
در بارگاه نور
حسین انصاریان


بسم الله الرحمن الرحیم

در بارگاه نور

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دربارگاه نور

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان حسین – ۱۳۲۳

عنوان و نام پدیدآور : در بارگاه نور/ حسین انصاریان مشخصات نشر : تهران مشعر، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص ۱۱ X۵/۱۹س‌م شابک : ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۸-۱۴۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۸-۱۴۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۸-۱۴۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۸-۱۴۵۰۰ریال یادداشت : چاپ دوم ۱۳۸۲؛ ۴۵۰۰ ریال ۱-۲۸-۷۶۳۵-۹۶۴-ISBN

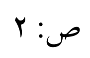
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : حج رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/الف۸۷د۴ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۴۰۹۳

ص: ۱

اشاره



ص: ۲



ص: ۴

پیشگفتار

ص: ۵

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

بعثه مقـام معظم رهبری در سـال ۱۳۷۵ در مراسم حـج پرسشـهای متین و گونـاگونی دربـاره مناسک حـج و ابعاد مختلف این برنامه عبادی، سیاسی و معنوی در مکه معظمه، به یاران و همراهان، که در این زمینه فعالیت‌های علمی دارند، ارائه داد.

متن این پرسشـها جهت پاسـخ‌گویی، به اینجانب نیز واگذار شد، پاسخ به آنها چون نیاز به مطالعه و فکر متمرکز داشت و این امکان در شـهر مکّه نبود، موکول به بـازگشت به ایران شـد، معـاونت محترم آموزش و تحقیقـات بعثه، وعـده‌ام را بـا کرامت و خوشـرویی پـذیرفت و من در حـدّ مطالعات و بررسـیهایم در تفاسـیر، کتابهای حـدیثی و کتبی که در مورد حـج تألیف شده بود و فکر ناقص و محدود خودم، به صورتی که زائران عزیز خانه حق بتوانند برای این

ص: ۶

سفر الهی بهره لازم را ببرند، به آن پرسشها پاسخ دادم.

بعضـی از پاسخ‌ها مختصر و برخی هم مفصل است، پاسخ‌های محکم و متین محصولی است از آیات و روایات و دیگر پاسخ‌ها میوه نارس فکر اینجانب است. پاسخ‌های متین و محکم را بردیده قبول نهید، و از پاسخ‌های دیگر غمض عین کنید.

مسائـل مربوط به ابعاد معنوی و سیاسـی و بخصوص برائت از مشـرکان را با دقت مطالعه فرماییـد، باشـد که با بصـیرتی کامل و قلبی روشن، دلی مالامـال از عشق به حق، نیّتی خـالص و معرفتی جـامع به زیـارت حرم محبوب موفق شویـد و در آن جایگـاه بـا عظمت، ایمـان خود را به حق و کفر خویش را به طـاغوت بطور کامـل به منصّه ظهور آوریـد و مسـلمانان و مؤمنـان، و کـارگزاران حکومت اسـلامی به خصوص مقام معظم رهبری را دعا و کافران و مشرکان و همکاران آنان را در هر لباسی که هستند برای ریشه کن شدن، نفریـن کنیـد و حجّی هماننـد حـج ابراهیم و محمّـد- صـلوات اللَّه علیهمـا- همراه بـا رعـایت تمـام ابعـاد آن، به خصـوص «برائت از مشرکان» انجام داده با عملی مقبول و سعیی مشکور وسلامت کامل به وطن بازگردید.

حسین انصاریان

ص: ۷

پیشینه تاریخی مراسم حج

از آنجا که حج آیینی الهی و معنوی است و تشریع آن، به خاطر رشد روح و کمال نفس و پرورش اخلاق و عمل انسان صورت گرفته، باید پیشینه تاریخی آن را در عرصه‌گاه معارف اسلامی و مسائل معنوی و روایات واحادیث نورانی جستجو کرد.

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«إِنَّ آدَمَ هُوَ الَّذِی بَنَی الْبَیْتَ وَ وَضَعَ أَسَاسَهُ وَ أَوَّلُ مَنْ کَسَاهُ الشَّعْرَ وَ أَوَّلُ مَنْ حَجَّ إِلَیْهِ ...» (۱)

«محقّقاً بنای کعبه و پایه گذاری بیت، به دست حضرت آدم انجام گرفت و او نخستین کسی است که بر کعبه جامه پوشانید و نیز نخستین انسانی است که مراسم حج را بجای آورد».

۱- ۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۲.

ص: ۸

زمان مراسم، بنا به روایت فضل بن شاذان نیشابوری از حضرت رضا علیه السلام، ماه با برکت ذوالحجّه بوده است؛ ماهی که پیش از آدم، فرشتگان الهی به طواف بیت برخاستند و به انجام مراسم معنوی حج موفق شدند.

انبیای الهی؛ بخصوص آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و رسول با عظمت اسلام و دیگر انبیای حق، در همین وقت به ادای مراسم اقدام کردند و چنین زمان با عظمتی برای انجام حج تا روز قیامت، به عنوان سنّت حتمی از جانب حق برای بنی آدم اعلام شد. (۱)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همه مناسک حج؛ اعم از طواف، نماز، عرفات، مشعر، منا، رمی، قربانی و حلق را فرشته وحی، (جبرئیل) از جانب خداوند مهربان به آدم تعلیم داد و به عنوان دلیل و راهنما، تمام مراسم حج را همراه با آدم بجای آورد»(۲)

فرزندان مؤمن آدم، تا زمان حضرت نوح، چون برای حج مستطیع می‌شدند، به ادای مناسک می‌شتافتند و مراسم حج را همچون پدر بزرگوار خود به جای می‌آوردند.

امت نوح به خاطر کفران و ناسپاسی و مخالفت با اوامر و

۱- ۱- عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- ۲- بحار، ج ۱۱، ص ۱۶۷.

ص: ۹

نواهی حق، بـا حملات سـهمگین طوفان برخاسـته از آبی که تمام منطقه را گرفته بود، به هلاکت رسیدند. نوح با عـدّه‌ای انـدک از مردم مؤمن، از کشتی پیاده شدنـد وقبل از اسـتقرار در محلی معین، برای ادامه حیات، به مـدت یک هفته، به امر حق، به طواف خانه خدا پرداختند. (۱)

مناسک حج در زمان حضرت هود و صالح و آنان که مؤمن به آن دو رسول حق بودند، بمانند زمان آدم و نوح برگزار می‌شد.

از روایـات و احـادیث و منـابع تـاریخی چنین بر می‌آیـد که گـذشتِ زمان و هجومِ حوادث و بی‌توجهی مردم، باعث ویرانی کعبه و تعطیل مناسک شد، تا خداوند عزیز ابراهیم و اسـماعیل را مأمور بنای کعبه و نصب حجرالاسود و ادای مناسک و دعوت مردم جهان به حج نمود. (۲)

حضرت رضا علیه السلام در روایتی، از حج خضر و الیاس، به همان طریقی که مردم مؤمن حج به جا می‌آورند، خبر می‌دهد. (۳)

امام‌ششم علیه السلام نیزبه حج داود وسلیمان وعیسی‌بن مریم

۱- ۱- بحار، ج ۱۱، ص ۳۴۰.

۲- ۲- وسائل، ج ۱۱، ص ۸- بحار، ج ۹۶، ص ۶۱، ح ۳۱.

۳- ۳- بحار، ج ۱۳، ص ۳۹۹،- بحار، ج ۱۴، ص ۱۶.

ص: ۱۰

اشاره می کند.

با توجه به روایاتی که در پیش اشاره شـد، بایـد گفت پیشـینه تاریخی مراسم حـج، ریشه در حیات دینی و معنوی آدم و انبیای الهی دارد و در میـان اقوام و ملـل و جوامع و امم، آنـان که مؤمن به نبوت بودنـد این مراسم را در جهت اقتـدای به انبیـا انجام می‌دادنـد و کیفیت برنامه آنان همان برنامه پیامبران بود.

این معنـا را نیز نبایـد از نظر دور داشت که هرگاه حاکیمت نبوت به خاطر دوری مردم از انبیا و تسلّط زورمـداران بر مردم، ضـعیف می‌شد، رؤسای قبایل یا حاکمان ظلم پیشه برگزاری مراسم را، به صورتی که می‌خواسـتند جهت می‌دادند و در آیین حج به اقتضای هوای نفس خود کم و زیاد ایجاد می کردنـد و یا برنامه‌هایی را که رنگ و بوی الهی نـداشت به مراسم می‌افزودند و از این رهگذر، از زحمات مردم و انجام مناسک، سوء استفاده می کردند!

حکمت تشریع مناسک حج

آدمی به واقعیـات معنوی و حقـایق روحی و برنامه‌هـای عـالی اخلاقی و تبادل افکار و بیان دردهای باطنی و ظاهری خود و یافتن راه حل مشکلات فردی، اجتماعی،

ص: ۱۱

سیاسی، مادی و معنوی خویش، نیاز شدید و احتیاج مبرم دارد.

تحقق آنچه که بـدان نیازمنـد است، ممکن است در شـهر و دیـارش، و در میـان جامعه محـدود و کوچکش صورت نگیرد، بنابراین جایی و جمعیتی را- به طور فطری و طبیعی- می‌طلبـد که به خواسـته‌ها و آرمانهایش برسـد و آنچه را که نسـبت به آن احساس خلأ می‌کند به دست آورد.

خداوند مهربان مناسک و مراسم حج را در جایگاهی معین و در شهری معلوم و در زمانی محدود بر اهل تمکن فرض کرد تا به دور از حـدود جغرافیا و مرز و رنگ و شـکل و ملیّت و قوم، در آن زمان معین و در شـهر مکّه، و بر محور کعبه، و بر حول مناسک گرد آینـد و از هدایت حق جهت زدودن آلودگیها از باطن خویش و آراسـته شدن به حسـنات و دور شدن از سـیئات و بدیها و شـناخت یکـدیگر و تبـادل افکـار و حـل مشـکلات سیاسـی و مـادی است اسـلام متحـد شـدن علیه هـوای نفس و شـیاطین درونی و برونی و مستکبران از خدا بی‌خبر، و اصلاح ظاهر و باطن خویش، و به چنگ آوردن خیر دنیا وآخرت بهره‌مند شوند.

بر متولّیان شرعی آن مکان مقدس و آن جایگاه رفیع، واجب شرعی و اخلاقی است که زمینه آشنایی زائران را با

ص: ۱۲

یکدیگر، از طریق جلسه، کنفرانس و سمینار فراهم آورند تا امت اسلام بتواند به خواسته‌های مشروع خود در سایه حج برسد.

بلند گوهای حرم حق باید در اختیار دانشمندان و اندیشمندان و حکیمان و دلسوزان امت اسلام قرارگیرد تا در تمام فرصت‌ها، مردمی که از جای جای کره زمین به حج آمده‌اند نسبت به وظایف فردی و اجتماعی و سیاسی آشنا کنند و آنان را به هدایت حق بیارایند تا شعاع هدایت از آن حریم پاک به تمام جهان برسد.

آری حکمت تشریع مناسک، برای به کمال رسیدن فرد و آنگاه به کمال رسیدن امت، در دو مرحله مادی و معنوی است.

مناسک و مراسم حج، از اعظم مسائل و از مهم ترین برنامه‌های مکتب انسان ساز اسلام است.

زائران اگر به حقایق پرقیمت این عمل عبادی و سیاسی عنایت کنند و برنامه‌های واجب و مستحب آن را، آنگونه که شایسته است، انجام دهند، به رفع بسیاری از مشکلات مادی، معنوی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی موفق خواهند شد.

معنویت و نورانیت مراسم حج، دورنمایی از عظمت و

ص: ۱۳

جلال و جبروت صاحب کعبه و خالق هستی است. زائران اگر شرایط واقعی حج را در مناسک خود تحقق دهند، به عظمتی ما فوق تمام عظمت‌ها و جلالی ما فوق تمام جلالت‌ها می‌رسند. تشریع این مراسم به خاطر این است که حاجی با ادای مناسک، تمام کمبودهای فکری و روحی و اخلاقی و ایمانی، و همه حاجیان تمام خلأهای اجتماعی و سیاسی دنیای اسلام را، پس از بازگشت به وطن، جبران نمایند.

کعبه و مناسک آن، برای جهت دادن موجودیت جامعه به سوی حضرت حق است.

حکمت تشریع مناسک، به خاطر این است که مردم دل از غیر حق رها کنند و نفس از رذائل پاک سازند. و لباس هوا از هویت وجود درآورند، و خویشتن خویش را به حق متصل کنند و باطن را حریم حکومت اللّٰه گردانند و به خاطر جلب خوشنودی حق، با صدق و اخلاص قدم بردارند، و زمینه طرد طاغوتهای زمان را از عرصه‌گاه حیات مادی و معنوی خود فراهم آورند.

تشریع این مراسم برای این است که انسان خود را از قیود شیطان برهاند و ذمّه خویش را از حقوق مردم آزاد سازد و اموال خود را از حق اللّٰه و حق الناس پاک کند، و

ص: ۱۴

زمینه خشوع و خوف و خشیت و اخلاص و عشق و محبت و مهر و رأفت را در قلب خود فراهم آورد و باطن را از رذائل بشوید و ظاهر را به عمل صالح بیاراید، و برای همیشه از حرکات شیطانی، و امور باطل بپرهیزد.

در هر صورت حکمت تشریع این مراسم، اصلاح احوال فرد، و اصلاح اوضاع امت اسلام در همه شؤون زندگی است و تحقق این حکمت جز با اداره حرمین به دست پاکان و صالحان و آزادگان و شایستگان و دلسوزان امت امکان ندارد و آنان که در هر لباسی و به هر صورتی مانع از تحقق حکمت تشریع این مراسمند، مرتکب گناهی نابخشودنی هستند.

چرا در تمام عمر یکبار؟

تشریع تمام مقررات آسمانی و قوانین الهی، بر اساس توانایی انسان است. آنجا که پای مشقت و رنج و زحمتِ خارج از قدرتِ آدمی در کار است، قانونی وجود ندارد.

قرآن مجید در این زمینه دو بیان روشن دارد:

۱- ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِی الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. (۱)

۱- ۱- حج: ۷۸.

ص: ۱۵

«خداوند برنامه سنگین و شاقّی در دین بر دوش شما نگذاشته است.»

تکالیف، هماهنگ با طبیعت و فطرت شماست و تمام مقررات الهی وسیله تکامل انسان در همه شؤون حیات و زمینه‌ساز خیر دنیا و آخرت برای زن و مرد است.

۲- لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها. (۱)

«هیچ انسانی را جز به اندازه توانایی و قدرتش تکلیف نمی‌کنیم»

اگر در شبانه روز پنج نوبت نماز واجب است. اگر در طول سال یک ماه روزه واجب است. اگر از منافع کسی سالی یک بار خمس واجب است. همه و همه با توانایی و قدرت و روحیه انسان هماهنگ شده و از آنجا که حج در قدرت مالی و بدنی همگان نیست، در مدت عمر یک بار بر افرادِ مستطیع واجب گردیده است. و چنانچه این استطاعت بار دیگر برای کسی که حج گزارده حاصل شود، زیارت خانه خداوند بر او مستحب مؤکد است و وجوبی بر آن مستقرّ نیست.

۱- ۱- انعام: ۱۵۲.

ص: ۱۶

رحمت حق نسبت به مؤمنان محروم از حج

بسیاری از مردم به خاطر کمبود مال و ثروت که رکنی از استطاعت است تا آخر عمر، برای سفر حج آماده نمی‌شوند و از این نعمت معنوی عظیم، به علت بی‌بهره بودن از امور مادی محروم می‌مانند، در حالی که از بندگان مؤمن حقّند و عاشق زیارت کعبه و آرزومند ادای مناسکند، ولی در حسرت زیارت خانه محبوب از دنیا می‌روند و این آرزو را با خود به گور می‌برند!

اینان ممکن است نزد خود چنین بیندیشند که: ما بدون گناه از نعمت‌های مادی حق محرومیم وعدم استطاعت ما برای زیارت خانه حق محرومیتی اضافه بر محرومیت از روزی مادی خداوند است، واین ما هستیم که باید بدون گناه در آتش این دو محرومیت بسوزیم و بسازیم و در برابر دیدگان خود رفت و آمد دیگران را به حرم دوست ببینیم و دچار رنج روحی باشیم!

باید به اینان گفت بر اساس آیات قرآن و روایات، نداشتن مالی که بتوان با آن به حج رفت، محرومیّت نیست، محروم و ممنوع آن انسانی است که از فیض‌های ایمانی و اخلاقی و حالات الهی محروم باشد، انسان مؤمن و برخوردار از اخلاق و اعمال صالح دارای خیر دنیا و

ص: ۱۷

آخرت و سعادت امروز و فردا است و اگر در این دنیا به خاطر مصالحی الهی، تهیدست از مال و ثروت است، فردای قیامت به بهترین وجه، کمبودی که در دنیا کشیده جبران می‌کنند.

افزون بر این، اینگونه افراد می‌توانند با دست زدن به اموری مثبت و برنامه‌هایی الهی و اعمالی شایسته، خود را در ثواب حاجیان شریک کنند و گاهی به خاطر دسترسی نداشتن به حج، ثوابی بیش از ثواب حج نصیب خود نمایند.

مگر نه این است که در معارف اسلامی، در باب نیّت آمده است که: هرکس توان کار خیری را نداشته باشد، ولی به حقیقت در نیّت دارد که اگر روزی امکان انجام آن برایش میسّر شد انجامش دهد و تا پایان عمر موفق نگردد.

به خاطر همان نیت پاک و خدا پسندانه، ثواب آن عمل نصیب او خواهد شد، گر چه آن را انجام نداده باشد.

حضرت صادق علیه السلام فرموده است:

«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوهِ الْخَيْرِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّةٍ كَتَبَ اللَّهُ

ص: ۱۸

لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ» (۱).

«بنـده مؤمن تهیدست، به پیشـگاه حق عرضه می‌دارد مرا مال و ثروت روزی کن، تا آن کار نیک و آن عمل خیر را انجام دهم (حج بروم، صـله رحم کنم، مسـجد و مدرسه بسازم، به مردم رسیدگی نمایم و ...) آنگاه که خداوند او را در نیّتش با صداقت ببیند، برای او اجر و ثواب می‌نویسد، گویی که آن عمل را انجام داده است! همانا خداوند واسع و کریم است.»

جابر بن عبداللَّه در کربلا که در کنار قبر حضرت سید الشهدا، امام حسین علیه السلام بود، گفت:

«والَّذی بعث محمّداً صلی الله علیه و آله بالحق لقد شارکناکم فیما دخلتم فیه»

«به آن خدایی که محمد را، به حق، به رسالت فرستاد، ما در ثواب تمام اعمال شما شریکیم!»

عطیّه عوفی گویـد به جابر گفتم: و ما با اینان وارد این بیابان نشدیم، از کوهی بالا نرفته‌ایم، شمشـیری نزده‌ایم، این چه سـخنی اسـت که می‌گویی؟! چرا با اینان در ثوابشان

۱- ۱- سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۸۰.

ص: ۱۹

شریک باشیم و حال این که بین سر و بدن اینان جدایی افتاد و فرزندانشان یتیم شده‌اند، و زنانشان بی‌شوهر گشته‌اند!

جابر در پاسخ گفت: عطیه! از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«هر کسی قومی را دوست داشته باشد، با آنان محشور می‌شود و هرکس عاشق عمل قومی باشد، در عمل آن قوم شریک خواهد بود. به خداوندی که پیامبر را به حق مبعوث به رسالت کرد، نیت من و یارانم همان است که حسین علیه السلام بر آن بود.» (۱)

باید به آنان که توانایی رفتن به حج را- تا آخر عمر- ندارند گفت: از کجا که ثواب شما- بر اساس روایت زیر که بیشتر کتب حدیث نقل کرده‌اند- از ثواب زائر بیشتر نباشد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نِیَّهُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» (۲)

«نیت مؤمن، از عملش بهتر است.»

زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:

۱- ۱- سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۸۳.

۲- ۲- سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۸۰.

ص: ۲۰

من این معنا را از شما شنیده‌ام ولی برایم روشن نیست که چرا نیت مؤمن از عملش بهتر است؟

حضرت فرمود: چه بسا که «عمل» در معرض ریا قرار گیرد، ولی «نیت» که امری قلبی و پنهانی است از رنگ و بوی ریا در امان است و خداوند اجر و ثوابی را که به نیت خالص می‌دهد به عمل نمی‌دهد.

و همچنین بر اساس روایات بسیار مهمی که از اهلبیت نقل شده، برنامه‌های عملی مثبتی هست که اگر مؤمن فقیر انجام دهد ثوابش چند برابر ثواب حجّ زائر بیت اللّه است.

مشمعلّ اسدی می‌گوید سالی به حج رفتم، پس از انجام مناسک، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. حضرت پرسید:

کجا بودی؟ گفتم فدایت شوم به حج رفته بودم.

فرمود: می‌دانی برای حاجی چه ثوابی مقرّر شده است؟

گفتم: نمی‌دانم، مگر این که آگاهم کنید.

فرمود: وقتی کسی هفت بار طواف کند و دو رکعت نماز طواف به جای آورد و سعی صفا و مروه را انجام دهد، خداوند برای او شش هزار حسنه ثبت می‌کند. شش هزار سیئه و بدی از او محو می‌نماید. شش‌هزار درجه به او می‌افزاید، و شش‌هزار حاجت دنیایی او را برمی‌آورد و مشابه آن را برای آخرتش ذخیره می‌نماید.

ص: ۲۱

عرضه داشتم: فدایت، شوم ثواب زیادی است!

فرمود: به بیش از این تو را خبر ندهم؟

گفتم: خبر دهید.

فرمود: «لَقَضَاءُ حَاجَةِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَفْضَلُ مِنْ حَجَّةٍ وَحَجَّةٍ وَحَجَّةٍ حَتَّی عَدَّ عَشْرَ حِجَجٍ»؛ «برآوردن حاجت ونیاز مؤمن از حج و حج و حج، تا ده حج، برتر است!» (۱)

احرام

ریشه لغوی واژه «احرام» از «حِرْم» یا «حُرْم» است که به معنای محروم نمودن یا امتناع از برنامه‌هایی است که به جهت مصالحی بر انسان حرام شده.

و در اصطلاح فقهی به معنای مُحرم شدن با دو پارچه سپید و گفتن «لبیک ...» همراه با نیت پاک و خالص است.

از آنجا که مُحرم به دستور شارع مقدس بیست و چند چیز را برخود حرام می‌کند و از افتادن در هر یک از محرمات احرام، امتناع می‌ورزد و از آن بیست و چند برنامه پرهیز می‌نماید. باید گفت بین مفهوم لغوی و اصطلاحی احرام، رابطه مستقیم برقرار است و مناسبت نزدیک وجود دارد.

۱- ۱- بحار، ج ۷۱، ص ۲۸۴.

ص: ۲۲

و از آن جهت که عبد باید عمل حج را همراه با یک سلسله ریاضت های شرعی و پاره‌ای از محرومیت‌ها نسبت به امور مباح و آزاد انجام دهد، تا این برنامه الهی به صورتی که خواسته‌اند انجام گیرد و این ریاضتها و ممنوعیت‌ها مقدمه‌ای برای تحقّق یک سلسله واقعیات، تا آخر عمر گردد. احرام تا پایان عمل، چه در عمره و چه در حج، مدخل و پیش در آمد قرارگرفته، و به عبارت دیگر در ورود به ساختمان معنوی مناسک، و کانال قرارگرفتن در اعمال حج، و روزنه‌ای باز به سوی رحمت خاصه حضرت حق است، که بی احرام، حج صورت نمی‌گیرد و بدون قرارگرفتن در عرصه ریاضت‌ها و ممنوعیت‌ها، نفس سرکش از سرکشی نمی‌افتد و عبادت با کارگردانی طاغوت نفس، عبادت نخواهد بود.

احرام برای درهم کوبیدن قدرت طاغوت درونی و بستن دست و پای شیطان باطنی است، که ابتدا باید به عرصه‌گاه پاکی از وسوسه‌ها وشیطنت‌ها و حیله‌گری‌ها و رهایی از هوای نفس وارد شد سپس به انجام مناسک برخاست، که سگ نفس جز با احرام حقیقی، از هاری علاج نمی‌شود، و خر مرده دنیا و جیفه بدبوی مادیت را رها نمی‌کند.

ص: ۲۳

مُحرم در لغت به معنای سلیم النفس، دارای روح سلامت، آشتی کننده و در حمایت و پناه آمده است.

آری محرم در اعمال حج، نفس را با امتناع از محرّمات، از سرکشی به وادی سلامت و مسالمت با حق می‌آورد و با حضرت حق، با توبه از گناهان گذشته، آشتی می‌کند و در حمایت و پناه حضرت ربّ العزّت قرار می‌گیرد.

در عبادات دیگر؛ مانند نماز و روزه، بویی از احرام استشمام می‌شود، ولی به اندازه احرام در حج، وسعت و گستردگی و اثر و تأثیر ندارد.

ولی از این معنا نباید غافل بود که تمام عبادات برای تحقق روح تربیت و پاکی و تقوا و تأمین خیر دنیا و آخرت بر انسان واجب شده و حج این عمل عبادی- سیاسی در این زمینه تأثیر بیشتری بر انسان می‌گذارد؛ چرا که عبادات دیگر از جهت فردی قوی‌تر است و اعمال حج از جنبه اجتماعی و عمومی‌اش بیشتر و سنگین‌تر. و به خاطر جهت اجتماعیش اثر فوق‌العاده‌تری در زائر، که تماشاگر بسیاری از حقایق است، می‌گذارد. هیچ یک از عبادات همانند حج آن مناظر زیبا و شگفت انگیز را برای تماشا ندارد، که دیدن حوادث زیبای اجتماعی، و اعمال دسته جمعی در یک

ص: ۲۴

صف و با یک هدف از نظر اثر قابل مقایسه با اعمال واجب فردی نیست.

مُحرم از لباس ظلم، اگر در ظلم بوده، و لباس فخر و کبر و غضب و درندگی، اگر در آنها بوده، بدر می‌آید و به پوشیدن لباس توبه، کرامت، خضوع، خشوع، ذکر، توجه، و لباس مراقبت و طاعت موفق می‌شود. در این لباس از منیّت و خودیت آزاد شده و به طاعت و بندگی و ورود به حریم قرب مفتخر می‌گردد.

وجوه اشتراک حج با عبادتهای دیگر

عبادت از آن جهت بر انسان واجب گشته است که در تمام شؤون زندگی، از بند شهوات حرام، امیال و غرائز بدون محاسبه و هوای نفس و شیطانهای درونی و برونی آزاد باشد.

آنان که به معنای حقیقی و همراه با شرایط واقعی، در مدار بندگی حق زندگی می‌کنند و با عشق و شوق به عبادت حضرت ربّ می‌پردازند و هر حرکت و عمل و روش و منش خود را، رنگ عبادت و بندگی حق می‌زنند و نیت آنان نسبت به هر برنامه‌ای نیت پاک است و هر قدم مادی و معنوی خود را محض جلب رضایت حضرت محبوب بر

ص: ۲۵

می‌دارند، همیشه و همه جا منبع خیر و برکت، وقار و ادب، کرامت و انسانیت و عامل تأمین سعادت دنیا و آخرت برای خود و دیگران هستند.

آثار مادی و معنوی، ظاهری و باطنی عبادات در حدّی است که درک آن کاری است بس مشکل و فهم آن بسیار سخت و دشوار.

سود عبادات و نتائج تکالیف و ثمرات انجام مسؤولیت‌ها، بدون تردید به گستردگی حیات دنیا و آخرت انسان است.

عبادت اگر صحیح و همراه با شرایط ظاهری و باطنی‌اش انجام گیرد، انسان را از هر نوع ظلم و تجاوز و عمل قبیح، و اخلاق فاسد و نیت ناپاک، حفظ خواهد کرد؛ عبادت، انسان را با واقعیّتها همسو، با ملکوتیان همراه، از زشتی‌ها به دور و از ناهنجاریها و زشتی‌ها پاک می‌گرداند.

هر عبادتی به تناسب میدان و گستردگی که دارد، همراه با آثار و نتایج مثبت مربوط به خود است.

عبادت و بندگی، تکالیف و مسؤولیت‌ها قیدی الهی و بندی ملکوتی است، که باعث آزادی و حریت انسان در دنیا و آخرت است.

عبادت، محدودیّتی آسمانی، قیدی معنوی و بندی

ص: ۲۶

روحی است که انسان را از هر حرامی حفظ می کند و در مقابل خزی دنیا و عذاب آخرت مصونیت می‌بخشد و در یک کلمه، عبادت محدودیت مصونیت زاست.

بنابراین بین حج و دیگر عبادات، وجوه مشترکی از قبیل: تسلیم بودن در برابر حق، اصلاح نیّت، اصلاح عمل و اخلاق، کسب وقار و ادب، کرامت و انسانیت، تأمین خیر دنیا و آخرت، جلب رضای حق، به دست آوردن مصونیت از خزی دنیا و عذاب آخرت، تبدیل شدن انسان به منبع خیر و برکت وجود دارد.

البته در برنامه حج، از نظر گستردگی عمل و آثار، و طول زمان برای انجام مسائل لازم، ویژگی خاصّی وجود دارد که آن را از عبادات و اعمال دیگر ممتاز می‌سازد، تا جایی که برنامه حج را نمی‌توان با سایر عبادات مقایسه کرد؛ چه این که برای بسیاری از عبادات؛ مانند نماز و روزه و ذکر حق، گر چه تأثیر و نتیجه نیکو در روحیه شخص دارد، و لیکن آن اثر به هر اندازه که باشد، محدود به حدّ معینی است، ولی حج اگر از روی التفات نسبت به ارکان وشرایط مقرره انجام گیرد، و به خاطر بی توجهی به حقیقت آن تباه نگردد، میدانی است که انسان را با تمام واقعیات اعم از مادی و معنوی، ظاهری و باطنی

ص: ۲۷

پیوند می‌دهد.

حج در روان انسان نیرویی ایجاد می‌کند که تا زنده است، در پنهان و آشکار، برای سالم ماندن از زشتی‌ها نگهبان او خواهد بود و این همان فیض الهی است که از برکت این معراج نصیب انسان می‌شود.

قاصد حج، هنگامی که آماده خروج از وطن می‌شود، اگر به مقصود و رفعت شأنش دانا باشد، و آن را چنانکه سزاوار است در یابد و به نور الهی و کمک بصیرت، به آن نظر اندازد، و خواسته او این باشد که آن راه را طبق هدایت حضرت حق طی نماید، دل او متوجه عالم دیگری خواهد شد، و از ظواهر ناپایدار، به حقایقی ثابت و استوار بینا خواهد شد.

در آن هنگام است که خواهان بی‌نیازی و توانایی خود می‌گردد، نه آنچه تا کنون طالب آن بوده است. و مهیّای آن می‌شود که همه خواهش‌ها و تاریکی‌های طبیعت را از خود پاک سازد.

این نخستین اندیشه است که قاصد حج احساس می‌کند؛ یعنی تأثیر آن حقیقت ملکوتی را در شناسایی مقام نفس انسانی و برتری روح را از بستگی به ظواهر زندگی مادی.

ص: ۲۸

هنگامی که حاضر در میقات شد و غسل کرد و به لباس احرام در آمد، در او از جلال آن اندیشه‌های پاک و ملکاتی که در نفس او پیدا شده پر گشته و زندگی و همه شؤون فریب دهنده آن را از خود دور می‌سازد.

در آنجا خود را به حساب نمی‌آورد، مگر فردی از لشگریان حق، که آنان را دعوت کرده و او به توفیق حضرت محبوب موفق به اجابت شده است!

هنگامیکه حاجی پوشش و کیفیت خود را تغییر داد و خواری موقف و بی‌چارگی خود را آشکار نمود، برخود لازم می‌داند که دلش پاک، و کردارش پاکیزه، و گفتارش صادقانه و بی‌آلایش باشد و کسی را از خود نرنجاند و برای خوشنودی حق از روی صفا و حقیقت از خود بگذرد و هستی خویش را از هر نوع آلودگی و آمیختگی به اغراض دور بدارد و هویت خود را متوجه حضرت ربّ العزّت سازد.

در نتیجه هنگامی که عملش را به پایان برد، نور معرفت دلش را ربوده و روشن ساخته و گوشه‌های قلب او، از همه رخنه‌های ریز و باریک شرک وکفر پاک شده و فایده عملش در همه قوای وجودی او و سپاهیان و دسته‌های مددکار آنها سرایت نموده، همه را تسلیم حق و در راهی که

ص: ۲۹

خداوند مقرر فرموده پشتیبان یکدیگر و همدست و هم آهنگ و یگانه و خرسند می‌بیند. نفس او تبدیل به روح الهی شده، و گمان و اندیشه‌های بیجایش به تعقل تغییر می‌یابد و دانش‌های بی‌حقیقت او را، حکمت و برهان جایگزین می‌شود و سرانجام صفات زشتش نیکو و پسندیده می‌گردد و شهوات او عفّت و پاکدامنی و خشم او بردباری و عزم برکارهای خیر، و لذت شخصی او دوستی و محبت و نومیدی او از خیر و رحمت خداوندی امیداوری، و ناسپاسی او نعمت حق را سپاسگزاری، و آز و طمعش توکل بر خدا، و توانایی و قدرتش مهربانی، و حماقت او فهم و زیرکی، و بی‌پروایی و رسوایی او، طریق نیکی و پرستش خداوندی و خودخواهی او فروتنی و نرمی و بیهوده‌گویی او خاموشی و برتری طلبی و گردنکشی او تسلیم بودن، و از هر گزندی پاک شدن و غیر اینها از فضائل دیگر، که نتیجه و اثر حج است.

این معنا را به عباراتی دیگر بدین صورت می‌توان ترسیم کرد:

انسان جامع همه استعدادهاست؛ قوای روحانی و ملکوتی در وجود آدمی، به پایه‌ای است که می‌تواند انسان را به عالی‌ترین مدارج کمال برساند.

ص: ۳۰

ظرف حرکت به سوی کمالات و مدارج عرشی، خانه دنیاست و بودن در دنیا، لازمه‌اش داشتن جسم و تبعات آن؛ از قبیل غریزه خوردن، آشامیدن، انس، اجتماعی بودن و شهوات است.

اگر راه شکم و شهوت و دیگر غرائز، بدون حدّ و مرز باز باشد، انسان به تدریج برده امیال و غرائز و شهوات خود می‌گردد و در نتیجه به چاهی از فساد و افساد سقوط می‌کند که نجاتش بسی مشکل خواهد بود.

راه مقیّد کردن غرائز و امیال و شهوات و خواسته‌های بی‌حدّ و مرز، که تاکنون بسیاری از ملّت‌ها را دچار هلاکت ابدی کرده، فقط و فقط عبادت است، آنهم عبادتی هماهنگ با قرآن و راهنماییهای امام معصوم.

بینایان راه فرموده‌اند: آگاه باش که مقصود اصلی از آفرینش انسان شناخت خداوند و رسیدن به عشق و محبت او و برقراری انس با حضرت حق است.

رسیدن به این مقام والاـ موقوف است بر صفای نفس و تجرد آن از شوائب شیطانی و مادی. هر اندازه که صفای نفس بیشتر و وارستگی آن شدیدتر باشد، انس و علاقه نسبت به حق افزونتر خواهد بود.

بدیهی است که صفای نفس و تجرّد آن، منوط است به

ص: ۳۱

پیراستگی از شهوات نفسانی و اجتناب از لذتهای حرام و آرزوهای پست و عدم تعلّق به مال و منال دنیوی.

زیرا همه اینها در صورتی که خارج از حدود شرع باشند، موانعی هستند که انسان را از معارف الهی و نفخات قدسی باز می‌دارد و هیچ چیز روح انسانی را از نزدیک شدن به عالم قدس مانع نمی گردد، مگر آنچه به نام مشتهیات نفسانی نامیده شده؛ از قبیل غرائز حیوانی و ناستوده‌های اخلاقی و کردارهای شیطانی. و هم چنان که ظرف تا هنگامی که از آب پرمی‌باشد، ورود هوا به داخل آن امکان ندارد، نفوس انسانی نیز تا خالی ووارسته از صفات و ملکات نکوهیده نباشد، نور الهی چنانکه شایسته است قلوب آنان را روشن نخواهد کرد.

نفوس به هر نسبت که از این پلیدیها پاک شوند، انوار حقیقت بر دل آنان اشراق بیشتری یافته و بخشش‌های یزدانی برآنها روی آور می‌شود.

به عکس نفوسی که به غیر حق اشتغال دارند، معرفت و شناسایی پروردگار، و حلاوت و دوستی و انس با او در دل آنها جای نخواهد گرفت و به هر اندازه که تجرّد نفس کمال یابد، ایمان ویقین بیشتر می‌شود و صفات و فضائل کم نظیر در او جلوه می‌نماید و بلندی نفس انسانی در آن

ص: ۳۲

مرحله از صفا و تجرّد در حدّی است که آنچه را از عالم کمال الهی بخواهد بر او فرودآید.

بدین جهت عبادات که به منزله نردبان ترقی و راه وصول به کمالات و مراتب عالی است، از جانب حضرت حق تشریع شده است.

پـاره‌ای از عبادات، عبارت از انفاق مال و بخشـیدن آن است که باعث انقطاع انسان از آزمنـدی به دنیاست؛ ماننـد زکات و خمس و صـدقات. این انقطـاع همان علّت غایی تشـریع انفاق است که به اصـطلاح دانشـمندان غرض از تشـریع نامیـده می‌شود، اگر چه بهره بردن پاره‌ای از مردم بر آن مترتّب است.

بعضـی از آنها خودداری و اجتناب از شهوات و لذات است؛ مانند روزه، و پاره‌ای از آنها به منظور پرداختن دل به یاد خداوند متعال و توجه به سوی او، توأم با حرکات خاص گوناگون جسمی است؛ مانند نماز.

بایـد دانست که معرفت حاصـله از فکر و نور خلقت یـا معرفتی که از به کـار بردن قواعـد منطقی حاصل می‌گردد، در حصول آنچه گفته شـد؛ از دوستی و انس با خداونـد، کافی نیست و اگر به اینها توجه و انس به خداونـد و دوستی او حاصل شود، سـست بوده و پایدار نمی‌باشد.

ص: ۳۳

اما آثار کامل و شایسته‌ای که در نفس، از مداومت و پیوستگی بر آن اعمال حاصل می‌شود ثابت و استوار خواهد بود. چه، همانا میان نفس و بدن رابطه‌ای قوی است و فعل و انفعالات آنها در یکدیگر مؤثر واقع می‌شود.

آیا هنگامی که عضوی را جراحتی برسد، روان آدمی از جراحت متألم نمی‌شود؟

و بالعکس در مواقع هیجانات روحی و اضطرابهای روانی، که در نتیجه عوامل مختلفی از قبیل مرگ عزیزان یا کارهای وحشت زا به انسان روی می‌آورد، نمی‌بینید که اعضای بدن نیز متأثر شده و قطعه گوشت میان پهلو و کتف به لرزه می‌آید؟

و به عبارت دیگر، عکس العمل خود را به صورت رعشه دست و پا، یا پریدگی رنگ رخسار و غیره نشان می‌دهد؟

بنابراین همانطور که قبلًا اشاره گردید، مقصود از وضع و تشریع عبادات این است که انسان به آن وسیله مدارج کمال را قدم به قدم بپیماید و به صفات ملکوتی آراسته شود.

آنچه مسلم است این است که صورت ظاهری هر عبادتی نقش و اثر مطلوبی در روح ایجاد کرده، به موازات

ص: ۳۴

عبادات عضوی و اعمال جوارحی، آثار بسیار نیکویی در تنویر و اصلاحات نفسی از خود به جای می‌گذارد؛ چنانکه در حسّ درک می‌کنیم، طهارت ظاهری در پاکی و روشنی نفس تأثیر دارد؛ مثلًا هنگامی که وضو می‌سازیم و به وسیله این عمل به طهارت ظاهری می‌پردازیم، در خاتمه این عمل عبادی، نوعی حالت صفا و انبساط در روان خود احساس می‌کنیم که این حالت قبل از انجام وضو در ما نبود، و علت آن همانطور که بیان شد، راز بستگی میان «روان» و «تن» است، و گرنه ظاهر بدن از عالم محسوس و روح- نظر به اصل فطرتش- از عالم ملکوت است و موقعیت آن در این بدن؛ مانند کسی است که از موطن اصلی خویش دور گشته و غریب افتاده است. بنابراین همچنان که از معارف نفسی آثاری به بدن فرود آید، از اعمال جوارحی هم انواری به سوی روح بالا می‌رود.

حج، این عمل عظیم‌اسلامی وعبادی، آنچه‌راکه دیگر عبادات در بردارد شامل است، به علاوه ریاضتهای خاصی را نیز دارا می‌باشد که عبارتند از: ترک وطن، رنج دادن به تن، گذشتن از مال، گسیختگی از آرزوها، تحمل مشقتها، تجدید پیمان، حاضر شدن در مشاعر و آگاهی یافتن بر شعائر و دیدن آنها.

ص: ۳۵

در افعال حج، خلوص نیت برای یاد خدا و روی آوردن به او، به اقسام دیگر طاعات و عبادات نیز پدید می‌آید.

تلبیه

امام صادق علیه السلام در مورد تلبیه می‌فرماید:

«لَبِّ بِمَعْنَی إِجَابَهٍٔ صَادِقَهٍٔ صَافِیَهٍٔ خَالِصَهٍٔ زَاکِیَهٍٔ للَّهِسُبْحَانَهُ فِی دَعْوَتِکَ مُتَمَسِّکاًبِالْعُرْوَهِٔ الْوُثْقَی» (۱)

«تلبیه بگو اما تلبیه صاف و پاک، آنهم خالص و بی شائبه برای خدا، در حالی که با تمام وجودت به عروهٔ الوثقای حق (که قرآن مجید و اهل بیت رسول با کرامت اسلام است) متمسک و متصل باشی.»

آری خداوند مهربان از میان میلیونها انسان، که آرزوی زیارت کعبه و انجام اعمال حج را دارند، تو را برگزیده و به دعوتش از تو، برای مناسک، به تو افتخار داده، و خلاصه به شخص تو گفته است بیا، بیا برای عبادتی بسیار مهم. بیا برای تحصیل حرّیت و آزادی. بیا برای تصفیه باطن از رذائل. بیا برای انجام اوامر و دوری از نواهی. بیا برای هماهنگ شدن با ملکوتیان و انبیا و امامان معصوم. بیا برای

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۱۲۴.

ص: ۳۶

تحصیل مقـام قرب و لقاء. بیا برای به دست آوردن رضا و خوشـنودی من و تأمین خیر دنیا و آخرت و برائت از شـرک و مشـرک و منوّر شدن قلب به انوار الهی و فیوضات ربّانی.

بیا برای آراسته شدن به حقایق و پیراسته شدن از مهالک.

بیا برای توبه و آشتی و جبران سیئات و کبائر. بیا برای به دست آوردن بصیرت و کرامت و انسانیت و صدق و ورع و عفت و تقوا. و تو بـا دلی صـاف و نفسـی پـاک و نیّتی بی‌شـائبه در حال احرام، در عرصه‌گاه میقات، با چشـمی اشـکبار و قولی جـدی و صادقانه و خلا‌صه با تمام وجود در برابر این دعوت، بگو آمـدم و به حقیقت به سوی آنچه تو را دعوت کرده، حرکت کن و این حرکت را تا پایان عمر و لحظه خروج از دنیا ادامه بده که تلبیه را سرّی و رازی و فلسفه و حکمتی جز این نیست.

پس از آن که شرایط و آداب حضور را در خود آماده کردی، می‌توانی با گفتن:

«لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ ...»

این شعار بلند عرشی و حقیقت ملکوتی، آمدنت را با تمام پاکی و اخلاص و عشق و محبت به پیشگاه مقدس او اعلام نمایی.

ص: ۳۷

ولی توجه داشته باش که آمدنت را جدّی و به نحو حقیقت اعلام کنی، که به تلبیه‌ات توجه کنند و آمدنت را بپذیرند.

آنجا جای پرهیزکاران و پاکان است. آنجا جای پذیرش هر کسی نیست. آنجا ایمان و اخلاص و توبه و انابه و عهد و پیمان به حقیقت، وسیله قبولاندن انسان به درگاه حضرت یار است.

لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ، آمدنت را در لباس آشنایی و آشتی خبر می‌دهد. هجرتت را از تمام مفاسد و معایب و آلودگیها و زشتی‌ها اشعار می‌دارد. آیا همین است؟

لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ ...؛ یعنی نهادم را از تنگنای ظلم و ستم و سرکشی به جهان نور و عدالت و خیرخواهی انتقال می‌دهم.

در حال گفتن این جملات، انسان باید در درون خود به معانی متعددی از: پاکی، قدس، خضوع، خلوص، خوف و خشیت و اجابت دعوت مولای خود توجه پیدا کند.

برخویش مسلم بدارد که به یکتایی او معترف است و او را در مالکیت و ربوبیّت و قدرت و فضل و بخشایش و تدبیر یگانه می‌داند.

لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ، آری ای محبوب من، ای مالک و

ص: ۳۸

خالق من، ای معشوق من، ندایت را قبول کردم. من در آستان مقدّست ایستاده‌ام، به فرمانت گوش می‌دهم. به فرمانبرداری از دستوراتت شتابانم. پیمان تو را بدون تردید و تغییری نگاه می‌دارم؛ أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ .... (۱)

لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ: ای مولای من، تو یکتا و بی‌همتایی.

کسی هستی که همگان باید ندایت را اجابت کنند و دعوتت را بپذیرند. نهاد همه متوجه حضرت تو است. صاحب و مُعطی نعمت‌های بی‌شماری. مالک آنچنان عزّتی هستی که خواری به حریمش راه ندارد. نیرویی هستی که نقصان نمی‌پذیری. نفوذت به همه جا رسیده. خدایی جز تو وجود ندارد.

آری ای مولای من، ندایت را می‌پذیرم. دعوتت را با جان و دل قبول می‌کنم. ستایش و نعمت برای تو است و آقایی و بی‌همتایی در خور شأن تو است.

این است رمز تلبیه و سرّ لبیک که با این شعار الهی، وحدت و یگانگی پرستندگان خدای یگانه اعلام می‌شود.

تلبیه گویان در عرصه‌گاه میقات، خود را به آسمان

۱- ۱- یس: ۶۰.

ص: ۳۹

نورانی تجرّد، که در آنجا از ظلمت‌های مادی، سرکشی‌های نفس و امتیازهای واهی، که موجب کبر و نفاق و دورویی ابداً خبری نیست، بالا می‌برند، چون تلبیه شعار ایمان است و مقصود از آن این است که آدمی مصداق واقعی آن شود و معنایش پاسخگویی به اوامر الهی است و از طرفی تحت عنوان ویژه‌ای در مسأله حج قرار گرفته؛ چه، حج مزایای منحصر به فردی دارد. بنابراین چقدر از ایمان دورند و چه اندازه زشت است چهره کسانی که خود را از مفهوم و معنای این شعار ایمانی دورنگاه داشته‌اند و راز خویش و جامعه‌شان را به شیاطین و طاغوتیان واگذاشته، در بست در اختیار دشمنان دین و ملت مسلمانند! و در شؤون حیات و زندگی، از فرهنگ بیگانگان از حق پیروی می‌نمایند.

این دون همّتان و پست فطرتان، در هر مقامی که هستند به هنگام تلبیه، جز به لفظ بی معنا، به چیز دیگری اتصال ندارند.

اینان چقدر از حقیقت تلبیه بیگانه‌اند. اینان لیاقت ایستادن در صف پاکان را ندارند.

شما ای زائران حرم دوست، با تمام وجود مراقب این شعار باشید. به ندای مولای خود پاسخ مثبت دهید و وجود

ص: ۴۰

خود را در سایه این شعار الهی از دستبرد هوا و هوس، شیطان و شیطنت طاغوت و طاغوت زده و فرهنگ آلوده غرب و شرق دورنگاه دارید.

به حقیقت تلبیه بگویید. براستی ندای حق را اجابت کنید. بدرستی و پاکی در این عرصه‌گاه قرار بگیرید که در این حریم اگر قبول شوید همای سعادت به دام افکنده‌اید، و رنه از بدبخت‌ترن مردم روی زمین خواهید بود.

حکایتی عجیب اندر مسأله تلبیه

برادر مؤمنی داشتم که از هر جهت مورد اعتماد بود. از ایمان و اخلاص و عشق به محمد و آل محمد، نصیب فراوان داشت. نزدیک به سی‌سال با عشق و علاقه خدمت زائران خانه حق را با جان و دل به عهده گرفته بود.

نیکان و پاکان و اهل تقوا به خاطر کمال معنوی او سعی داشتند این راه را در معیت او باشند.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی زمانی که طاغوت امور حج را به عهده گرفت، او از این برنامه دست کشید؛ زیرا تحمّل پذیرش و اجرای قوانین طاغوت در برنامه حج را نداشت.

روزی در محضرش از مقوله حج سخن به میان آمد که

ص: ۴۱

با حالی خوش و حالتی الهی، این واقعه را برایم تعریف کرد:

تعـدادی زائر- حـدود سـی‌نفر- برای رفتن به حـج از طریق عراق و عتبات عالیات، همراه من شدنـد. همه در اتوبوس قرار گرفتنـد تا عـازم سـفر شونـد. در این میـان، زن و شوهری که از چهره آنان آثار ایمان، وقار، ادب و نور عبودیت می‌درخشـید، توجهم را جلب کرد. یکی از بدرقه کنند گان، سفارش هر دو را بالحنی خاص به من نمود.

زیـارت عتبـات طی شـد و به مـدینه رفتیم. پس از مـدتی آمـاده رفتن به میقـات شـدیم. آن مرد و زن در بین مسـافران حـال دیگری داشتند، انقلاب حال و اشک چشم به آنان مهلت نمی‌داد. به مسجد شجره که رسیدیم، جمعیت موج می‌زد.

همه آماده محرم شـدن و تلبیه گفتن بودند. آن مرد بزرگوار از من مهلت غسل خواست، وسائل غسل را- با تمام سـختی که داشت- برایش فراهم کردم. غسل نمود و دو پارچه سپیـد را بر خود بست. او را برای تلبیه در وسط مسـجد شـجره آماده کردم، به من گفت: معنای «تلبیه» چیست؟ گفتم: یعنی ای خـدای مهربان، مرا دعوت کردی و فرمودی بیا، بنگر که اینک آمـدم! دوبار در شدّت انقلاب حال و ریختن اشک چشم گفت: خدایا! آمدم، خدایا! آمدم و ناگهان نقش

ص: ۴۲

زمین شد! با کمال حیرت دیدم که از دنیا رفته است. همانجا همراه با همسفران، تلبیه گویان در بیرون مسجد شجره دفنش کردیم، و بادلی غمناک به سوی کعبه به حرکت درآمدیم!

انسان با گفتن لبیک می‌توانـد عقـده‌های حقارتی را که یک عمر روان او را مختل ساخته، در یابد و مرتفع نماید. و ارزش و عظمت موجودیت خود را لمس کند؛ زیرا او با این لبیک پاسخی به دعوت الهی به سوی خود می‌دهد.

با این ذکر روحانی سازنده، وابستگی خود را به خداوند تعالی، که او را به سوی خود خوانده است، درک می کند.

پس این بی‌نهـایت کوچک، شایسـتگی تماس با آن بی‌نهایت بزرگ را داراست که این نـدا را در گوش او طنین انـداز کرده اسـت که:

«بازآ بازآ، هر آنچه هستی بازآ»

لباس احرام

هوا و هوس انسان اقتضا می کند که بدن را به انواع لباسهای رنگارنگ و گران قیمت و گاهی خارج از حدود شأن، بپوشاند.

انسان به طور طبیعی علاقه‌مند است با لباسش خود را

ص: ۴۳

در برابر دیگران جلوه دهد و نظرها را به سوی خویش جلب کند و گاهی در مدار فخر و مباهات و کبر و غرور قرار گیرد. به خصوص اگر لباس وی نمایشگر مقام، درجه، قدرت و قوّتی باشد.

چه جنایات و ظلم‌ها که از طریق لباس بر مردم مظلوم در طول تاریخ نرفته و چه هواها و هوسهایی که از طریق لباس در مردان و زنان جوان تحریک نشده است. چه کانونهای گرمی از خانواده‌ها به خاطر عشق و عاشقی، که لباس در آن مدخلیت مهمی داشته، برباد نرفته است.

وخلاصه چه معاصی و گناهانی که پایه‌اش به وسیله لباس ریخته نشده است. این همه، باعث دوری انسان از انسانیت و جدایی او از حریم قدس حضرت محبوب است.

چه بسا مردمی که به نوع و رنگ و پوشش و شکل و دوخت لباس بسیار حسّاسند، گویی لباس برای آنان به منزله بت است؛ چون لباس به تن کنند، هر جا نمی‌نشینند، کنار هر کس قرار نمی‌گیرند. با هرکسی معاشرت نمی‌نمایند، و خلاصه برده و بنده لباسند.

احرام که مجموعاً عبارت است از خلع بدن، از تن پوشهای آنچنانی و جداشدن از رنگ‌ها، شکل‌ها، دوخت‌ها، و مُدها و نیز پوشیدن دو لباس سپید به صورت

ص: ۴۴

لنگ و شانه انداز، آن هم بدون دوخت و یکرنگ شدن همه، و یکدست شدن و یک شکل شدن کلّ انسانها در آن جایگاه رفیع، برای این است که دوش جان، از هواها و هوسها و تعلّقات موهوم و من و منیّت سبک شود، و این احساس حقیقی به انسان دست دهد که چیزی نبودی و چیزی نیستی و وجودت و هویّت ذاتت پرتوی بسیار ضعیف از نور هستی است که عنایت و رحمت و ربوبیت او باعث جلوه آن شده است.

تابدانی که آن لباسها با آنهمه رنگها و دوختها و شکلها و مدهایش، همه و همه عاریت و از بین رفتنی و از دست دادنی است و روزی خواهد آمد که با اوّلین سطل آب غسّالخانه، از بدن شسته می‌شود و جز کفنی که آنهم پس از چند روز غذای مار و مور می‌شود، چیزی برایت نمی‌ماند.

آری به هنگام بیرون آمدن از لباس دوخته و رنگارنگ، از لباس فخر و کبر و ریا و تظاهر و خودنمایی بیرون بیا و بیاد روز مرگ باش که به اجبار همه لباسهایت را از بدنت بیرون کنند و با پارچه‌ای سپید جسم نحیف و بی‌روحت را کفن کنند، و به خاک گور بسپارند!

دو لباس احرام، علاوه بر آن که باید بی‌رنگ باشد،

ص: ۴۵

لازم است به طهارت و پاکیزگی آراسته گردد، و از هر نوع آلودگی دور باشد؛ زیرا در آن حریم، طهارت ظاهر و پاکی باطن، عامل قبولاندن عبد به پیشگاه مولاست و آلوده لباس‌وآلوده جان و آلوده دل، در آن حریم پاک راه ندارد.

چون مُحرم شدی، بیست و چند چیز که پاره‌ای از آنها در غیر احرام برتو حلال بوده، حرام می‌شود و این حرمست تا زمان تقصیر بر عهده‌ات باقی می‌ماند تا هوا و هوس با این تمرین و ریاضت و شرکت در این کلاس معنوی تعدیل شود و هوسی جز هوس مشروع و عادلانه و طبیعی در درون نماند.

محرّمات احرام، انسان را به درجاتی از بندگی و تسلیم و اطاعت و اخلاص و کرامت می‌رساند و تاحدی در چهارچوب وقار و ادب و مقید شدن به آداب الهی قرار می‌دهد.

میقات

میقات یعنی وعدگاه، یعنی زمان کار و یعنی وقتی که برای انجام برنامه‌ای تعیین شده است.

میقات، محل و زمانی است که به انسان از طریق درونش و با جلوه دادن اعمال مخصوصی هشدار می‌دهند

ص: ۴۶

وقت حرکت است. وقت بیرون آمدن از لجن زار مادّیت و بد خُلقی و بد کاری است.

دیگر محلی برای سکون و توقف نیست. سکون و توقف برای انسان؛ این خلیفه خدا در زمین، جا ندارد.

وقت حرکت است. دیگر توقف بس است. تو انسانی نه کرمی در لجن زار شهوت و شکم. محروم ماندن از فیوضات حق بس است. وقت آن است که به سوی او حرکت کنی. آری، به سوی او، به سوی بی‌نهایت، به سوی کرامت، به سوی حرّیت و حقیقت و عظمت و شرافت و خلاصه بسوی اللّه.

از آنجا که زائران از چند طریق وارد حجاز می‌شوند، برای هر مدخلی میقات معیّنی قرار داده شده تا کثرت زائر و فرصت کم، باعث محروم ماندن عده‌ای از سالکان از انجام مناسک نشود؛ زیرا اگر برای همگان، بخصوص در این زمان که گاهی بیش از دو میلیون نفر برای انجام فرایض حق وارد حجاز می‌شوند یک میقات بیشتر نبود، محرم شدن در محدوده میقات برای همه ممکن نمی‌شد. کثرت زائر و وقت محدود اقتضا کرد که برای آسانی کار چند میقات قرارداده شود، تا همگان بتوانند از رحمت رحیمه حق بهره‌مند شوند.

ص: ۴۷

مطاف

اراده وجود مقـدس حق بر این قرار گرفت که مطاف در یک نقطه از زمین و در مرکزی معین؛ یعنی در مدار خانه کعبه قرار گیرد تا عباد حق به آثار و فوایدی که برای حج مقرر شده و در سطور قبل به قسمتی از آن اشاره رفت، برسند.
این که مطـاف در یـک مرکز است و جـای دیگری، جز آن جایگاه رفیع، انتخاب نشـده، عین حکمت حق و به مصـلحت بنـدگان و علّت ظهور روح تسلیم در آنانی است که مناسک را به حقیقت انجام می‌دهند و شرایط معنوی آن را با عشق و علاقه دنبال می‌کنند.
مطـاف آن محـل مبـارک و نقطه نور، همراه بـا اعمـالی است که بـایستی در آن مقـدس‌ترین معبـد الهی انجـام بگیرد، به قـدری در سازندگی فرد و اجتماع مؤثر است که قابل توصیف با قضایای معمولی نیست، به طوری که می‌توان گفت:
اگر انسانی به آن عمل سازنـده توفیق یابد و با این حال، دگرگونی در وضع او به وجود نیاید و به مسـیر تکامل وارد نگردد، حتماً یا به حکمت آنچه که دیده و عمل کرده است آگاهی نداشـته و یا نیروی غرایز حیوانی و خودخواهی او بقدری مقاومت داشـته اسـت که اگر خود حق و حقیقت را

ص: ۴۸

هم می‌دید و در جاذبه آن قرار می‌گرفت، پا به فرار می‌گذاشت و کمترین نتیجه‌ای را از آن مشاهده و قرار گرفتن در جاذبه حق و حقیقت به دست نمی‌آورد.

مسلم است که در همه جوامع و همه دورانها، به خصوص در آن جمعیت‌هایی که پیامبران و خداشناسان وجود داشته‌اند، جایگاه مخصوصی برای عبادت و تفکرات معنوی ساخته شده است.

این معابد در حقیقت رصدگاه‌هایی برای نظاره به بی‌نهایت و ایجاد رابطه میان بی‌نهایت بزرگ (اللّه) و بی نهایت کوچک (انسان) می‌باشند.

در این رصدگاههاست که آدمیان بدون واسطه با خویشتن روبرو می‌شوند و با امواج مقدس وجدان خویش با خدا به راز و نیاز می‌پردازند.

در هیچ یک از جایگاهها و مسکن‌هایی که بشر با دست خود می‌سازد، مصالح ساختمانی از آنچه که هستند تغییری پیدا نمی‌کنند، مگر مصالح ساختمان معابد که با آجر بالا می‌رود و مبدّل به روح و جان شفاف می‌شود و انوار الهی را در دلها منعکس می‌سازد.

این معابد مانند چشمه سارهایی زلال در میان سنگلاخ‌ها و دشت‌های سوزان زندگی حیوانی آدمیان

ص: ۴۹

قرارگرفته است انسان‌ها با شستشو در این چشمه سارها طراوت و شادابی روح را در می‌یابند.

بیت‌اللَّه‌الحرام که مطاف عباد الهی در آن قرار دارد، اولین معبد جهانی است که برای همه مردم برپاست و با دست نورانی ابراهیم و اسماعیل، پس از طوفان نوح، به امر خداوند مهربان ساخته‌شده است، ورنه تاریخ برقرار شدن مطاف مساوی با تاریخ به وجود آمدن انسان است.

امّا چرا کعبه، که مطاف برمحور آن است، در چنین جایگاه ویژه‌ای ساخته شده است؟

کعبه در جایگاهی بنا شده است که هیچگونه وسیله تفریح و مناظر طبیعی خوشایندی ندارد. سنگلاخی در میان اقیانوسی از ریگزارها و دیدگاههای خشن که مجالی به اندیشه‌های گسترده و عمیق و فوق ضرورتهای زندگی معمولی نمی‌دهد.

حکمت بالغه‌ای است که کعبه را در این جایگاه خسته کننده قرار داده است، که انسانها از محیطهای زیبا و خوش آب و هوای بهشتی روی به آن بیاورند و هدفی جز چشیدن طعم تکلیف نداشته باشند.

در آن سرزمین هیچ یک از عوامل طبیعی و نفسانی و اجتماعی دخالتی در انجام تکلیف نمی‌کند، بلکه در آن

ص: ۵۰

تکاپو، انسان است و خداوند مهربانش، که رویارویش قرار گرفته است. همین نکته را اگر انسان در این سفر ملکوتی بفهمد، به جایی می‌رسد که چشمی ندیده و گوشی نشنیده است.

سالک در آن حریم مقدّس به درک این مسأله می‌رسد که هیچ چیز در این عالم و در این عرصه‌گاه هستی استقلال ندارد، و قابل اعتماد نیست و به این حقیقت واقف می‌گردد که خلأ روح جز با عشق و محبت و اطاعت از جانب او پر نمی‌شود و به این واقعیت آگاه می‌گردد که هرچه هست اوست و ما سوای حضرت محبوب، سایه‌ای بیش نیست و تنها نقطه پرواز و مایه ارزش برای انسان اتصال به جناب اوست.

درهر صورت مطاف رصدگاه است؛ رصدگاهی برای نظاره به بی‌نهایت، جهت ایجاد ارتباط بین بی‌نهایت کوچک (انسان) با بی‌نهایت بزرگ (اللّه).

طواف

بدون تردید تمام مردم، غیر از انبیا و امامان معصوم، دچار یک سلسله گرفتاریهای باطنی و ظاهری هستند، که آن گرفتاریها محصول هواها و هوسها و دچار شدن به

ص: ۵۱

وساوس شیطانی و شهوات نفسانی است.

اگر از آن برنامه‌ها به زنجیرها و غل‌های افتاده بردوش جان و دست و پای روح، و هویت نفس تعبیر کنیم، تعبیر بیجایی نیست.

زائر به هنگام طواف بایـد علاوه بر ذکر خـدا و خوانـدن دعاهای وارده از عمق قلب، به آن غل و زنجیرهایی که در طول زنـدگی به دست و پای حیات بسته توجه نماید و با هر دوری که به عنوان طواف به گرد خانه دوست می‌زند و در حقیقت برای تسلیم خود به حضـرت محبوب دور محبوب می گردد، غلی از آن غل‌هـا، و زنجیری از آن زنجیرهـا را بـا کمـک دوست از دست و پـای جـان باز می کند تا با اتمام طواف بتواند به حریم مقام ابراهیم وارد شود، وپیشانی در پیشگاه دوست به خاک مذلّت بگذارد.

۱- بـا طواف اول، هستی خود را از حجـاب کفر، که سـایه‌ای خطرنـاک بر چهره ظـاهر و بـاطن و مانعی سـنگین در مقابل تابش نور توحید بر عمق قلب است برهاند.

۲- با طواف دوم، وجود خود را از شرک خفی و جلی که ظلمی عظیم بر پیکره انسان و انسانیت است، رها سازد.

۳- باطواف سوم، دست و پای جان را از زنجیر نفاق و دورویی آزاد کند.

ص: ۵۲

۴- با طواف چهارم، از آلودگی هوا و هوس و اسارت زرق و برق و زنجیر مادیّت و گرفتاری به دام طبیعت خود را نجات دهد.

۵- با طواف پنجم، از زنجیر طمع و حرص و بخل و آز بیرون آید.

۶- با طواف ششم، از چاه خطرناک عُجب و خودبینی و ریا و سمعه بدر آید.

۷- با طواف هفتم، از حالت خطرزای کبر و استعلا و استغنا در آید.

چون بعد از این هفت طواف، از محل مطاف خارج شود، به حقیقت حس کند که از زیر بار این برنامه‌های شیطانی رسته و با لطف و عنایت دوست، این زنجیرهای اسارت و غل‌های سنگین را از دست و پای حیات باز نموده، و آنچنان سبک حال و سبکبال شده که هر لحظه مرغ جانش می‌خواهد قفس تن را بشکند و به سوی جانان، با کمال شوق و رغبت و عشق و محبت به پرواز درآید.

چون از طواف عمره تمتع فارغ شد و بهره‌های لازم را نصیب جسم و جان کرد و اعمال بعد از طواف را انجام داد، پس از چند روز استراحت، نوبت به طواف حج تمتع می‌رسد؛ طوافی که عرفات و مشعر و منا و رمی و قربانی

ص: ۵۳

و تقصیر آن را بدرقه کرده‌اند در این هفت دور نیز باید به هر دوری از بقایای آن، تاریکی‌های مانده در جان خود را نجات دهد.

۱- در طواف اول، سر خود را و آن چه در اوست از چشم و گوش و زبان و فهم و درک و عقل و خرد، از گناهان مربوط به آنها خلاص کند و سر و آنچه در اوست بر سر پیمان دوست و عهد حضرت او که قرآن است بگذارد و با جنابش عهد کند که جز خیال او تا آخر عمر نداشته باشد، و جز به او فکر نکند و آنچه را در عرصه گاه هستی می‌بیند از آثار او ببیند و جز سخن او نگوید و جز به اوامر و نواهی او و انبیا و امامان گوش ندهد.

و خلاصه این عضو بسیار مهم را که خود دارای اعضایی است، تسلیم حضرت یار کند و تصمیمش بر این قرار بگیرد که تا زنده است سر در راه او داشته باشد، که هرکس بدین حقیقت آراسته شود، بنده‌ای وارسته شود و در معرض لطف خاص حضرت جانان قرار گیرد.

۲- در طواف دوم حج تمتع، دو دست خود را از جمیع گناهان و معاصی؛ از قبیل گرفتن رشوه، غصب مال، کوفتن بر سر مظلوم، امضای نا حق، غش در معامله و لمس نامحرم آزاد نماید، که وصی رسول حق فرمود:

ص: ۵۴

«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ یَدِهِ» (۱)

«مسلمان واقعی کسی است که تمام مسلمانان از زبان و دست او سالم و راحت و در امان باشند.»

۳- در طواف سوم حج تمتع، خویشتن را از تجاوزات شکم آزاد نموده، برای همیشه خود را گرسنه طعام معنوی کند و از دنیا و خوراک و پوشاک آن به اندازه لازم قناعت ورزد.

۴- در طواف چهارم، به آزادی در شهوات، به خصوص غریزه جنسی که هیجان و حرصش انسان را به افراط در عمل و برنامه‌های حرام دعوت می‌کند، خاتمه دهد و آن را به قید عفت مقید نماید، که شهوت دیو خطرناکی است که در صورت حاکم شدن به انسان، عاقبتی جز سخط و غضب حق و در قیامت جز عذاب سنگین جهنم بجا نخواهد گذاشت.

۵- در طواف پنجم، زنجیر گناه از دو پای خویش باز کند و از برداشتن قدم عصیان، خود را در مصونیت حق ببرد و تصمیم قطعی بگیرد با قدمهایی که به طواف خانه محبوب موفق شده، تا آخر عمر به مراکزی که رضای حق

۱- ۱- نهج البلاغه صبحی: ۲۴۲.

ص: ۵۵

در آن نیست نرود.

۶- در طواف ششم حج تمتع، قلب خود را از محبت‌ها و کینه‌های غلط و جاذبه‌های ضد حق و حقیقت آزاد نماید و این حریم ملکوتی را که خانه واقعی حق است، از بت‌های زنده و بی‌جان خالی نماید و آن را تبدیل به آیینه منعکس کننده اسماء و صفات دوست کند. که اگر دل اسیر بت‌های جاندار و بی‌جان و شیاطین انسی و جنّی و جواذب باطل باشد، طواف در آن حریم مقدس تحقق پیدا نخواهد کرد.

در آداب ظاهر طواف، در مناسک فقهای عظام آمده:

کم و زیاد کردن طواف موجب بطلان طواف است. در آداب معنوی هم باید به این حقیقت توجه داشت که اگر دل با حالت خلوص و اخلاصش و با توجه کاملش به صاحب بیت همراه طواف کننده نباشد، از طواف کم شده، و اگر دل همراه با شیاطین و بت‌ها در طواف آید، به طواف اضافه شده و در هردو صورت به معنویت طواف ضربه شدیدی وارد خواهد آمد!

۷- در طواف هفتم حج تمتع، لازم و بلکه واجب است که طواف کننده از نقطه دوری از دوست، با تمام قدرت و قوت و در کمال خلوص و اخلاص و عشق و محبت، به

ص: ۵۶

سوی مرحله قرب و نزدیکی به حریم ملکوتی محبوب حرکت کند و در محور لقاء و وصال قرار گیرد و آماده تماشای جمال معشوق گردد تا از شور و شوق این تماشا در مقام ابراهیم قرار گیرد و با تمام هستی در آن مقام رفیع سر به سجده آورده و از تمام دنیا و مافیها برای ابد چشم پوشی نماید و به طور دائم غرق تماشای جمال یار شود. آنگاه در آن جایگاه عرشی، تمام سلولهای وجودش مترنّم به این واقعیت گردد، که بلبل گلزار عشق حضرت فیض در ضمن یک غزل بیان فرموده:

دل و جانم اسیر غم تاکی خسته محنت و الم تا کی

عمر را صرف هرزه کردن چند مایه حسرت و ندم تا کی

دلم از فکرهای بیهوده دایم‌الحزن و النقم تا کی

نقش بی‌اصل آرزو و امل بر دل و جان زدن رقم تا کی

محنت رنج نو به نو تا چند غصه و درد دمبدم تا کی

ص: ۵۷

کرده‌ها منتج پشیمانی گفته‌ها مورث ندم تا کی

در ره دین و در طریق هدی اعمی و ابکم و اصم تا کی

جان علوی به قید تن تا چند دشمنان شاد و محترم تا کی

آنِ حق تا به چند خوار و سبک و آن باطل ولی نعم تا کی

غفلت از یاد آخرت تا چند غم دنیا و بیش و کم تا کی

گفتن حرفهای بیهوده به نواهای زیر و بم تا کی

آخرین طواف در آن محل رفیع و مکان عرشی طواف نساء است که پس از آن و دو رکعت نمازش، کاری جز برگشت به وطن باقی نمی‌ماند.

در این مرحله که، آخرین نقطه اوج و کمال معنوی است، باید در هر شوط از طواف وارد مقامی از مقامات هفت گانه سلوک شد و آن منازل به ترتیبی که در معارف حقّه آمده، بدینصورت است:

۱- در طواف اول، وارد منزل «توبه» شود، امّا نه توبه از

ص: ۵۸

گناه، که توبه از گناه را در طواف عمره و حج تمتع به سامان رسانده، بلکه توبه از غیر حق که با این توبه، دوده‌های باقی مانده از گناهان از آیینه جان شسته شود و جز حکومت جانانه توحید در باطن وجود باقی نماند.

۲- در دور دوم، قدم در منزل با عظمت «ورع» بگذارد؛ ورعی که حصن حصین خداوند مهربان است، که با قرار گرفتن طواف کننده در این حصار ملکوتی، از شرّ شیاطین ظاهری و باطنی مصونیت حاصل می‌گردد و بر نورانیت روح و جان و قلب و نفس اضافه می‌شود.

۳- در دور سوم، قدم در منزل «فقر» بگذارد؛ یعنی عرفان به هویت واقعی خویش پیدا کند، که با تمام وجود مملوك و عبد و بنده و نیازمند مالك و معبود و محبوب حقیقی است، و او را نیاید که همراه با حالت استغناء و علو شود.

احساس این فقر و نیاز، مایه فخر اولیا و عاشقان بود تا جایی که حضرت ختمی مرتبت با زبان قال و حال می‌گفت:

«الفقر فخری.»

آری آنان که دچار حالت استغنا و علوّند، بی‌شک گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت خواهند شد؛ زیرا حالتی را به خود بسته‌اند که بر اثر آن حالت از خدا و قیامت و نیز

ص: ۵۹

عبادت و خدمت محروم شده و در حقیقت در باطن خویش مدعی خدایی نسبت به خود و بندگان حقّند.

۴- در دور چهارم قـدم در وادی «زهد» بگذارد که زهد آزادی دل از تعلّقات غیر خدایی، و جدا زیستن از محرمات و خودداری از افراط و تفریط و مایه سلامت باطن و بصیرت دل و آگاهی به خطرات و عامل سالم ماندن از شرور و بیرون رفتن از دنیا با سلامت کامل روح و نفس است.

۵- در دور پنجم طواف، قـدم به منزل «صبر» نهند، آن حالت پرقیمتی که نمی‌گذارد انسان در برابر حوادث تلخ و شیرین از کرامت و فضیلت و انسانیت و ایمان و اخلاق دست بردارد و دین به دنیا بفروشـد، و آخرت به لـذّت زودگـذر معامله کنـد و جای حق را با باطل در زندگی عوض نماید.

۶- در طواف ششم، قدم در وادی با عظمت «توکّل» گذارد و برای همیشه حضرت محبوب را در تمام امور وکیل خود گیرد و برای اصلاح امور دنیا و آخرت برجناب او و راهنماییهای حضرتش تکیه نمایـد و به عنایت و رحمت و لطف و کرم او با کمال اطمینان اعتماد کند که خداوند مهربان برای عبد در دنیا و آخرتش کافی و در همه

ص: ۶۰

امور برای بنده‌اش بهترین وکیل است.

۷- و در دور هفتم، قدم به وادی پرنور «رضا» بگذارد، که آخرین منزل عشق و برترین مرحله سلوک است؛ رضای به حق و به داده حق، به اراده و انتخاب حق و به نبوت انبیا و امامت امامان، و رضای به قرآن و به دستورات فرستادگان او، و رضا به قضا و قدر حضرتش که عالی‌ترین حال و نقطه اوج کمال، و تحقق قله نور در باطن و همرنگی با انبیا و امامان و اولیای الهی است.

پیشوای شهیدان در روز عاشورا، با علم به این که قدرت حق در یک لحظه می‌تواند تخت و بخت یزید و بنی‌امیه را سرنگون کند و به زمین فرمان دهد تا لشگریان کفر را فرو ببرد و تمام جریانات را به نفع او و اهل بیت و یارانش برگرداند، ولی حضرت دوست، طبیعت امور را، در جریانی که دارد، واگذاشت و در سخت‌ترین شرایط و حالات، بالب تشنه و دلی پر از داغ و قلبی سوخته، صورت بر خاک گذاشت و با تمام وجود و همراه با حالتی عاشقانه فریاد زد:

«الهی رضاً بقضائک، صبراً علی بلائک، تسلیماً لأمرک، لا معبود لی سواک ...»

ص: ۶۱

طواف ملائکه و انبیا

بنـابر آیـات قرآن و روایات، کعبه معظمه اولین بنایی است که در کره زمین برای عبادت انسان، به امر حضـرت حق، توسط آدم برپا شد و از جمله عباداتی که در کنار آن انجام می‌گیرد طواف است.

طواف را فلسـفه‌ها و حکمت‌هایی است که در سـطور گذشته به آن اشاره شد و مسأله طواف به عنوان «عبادت حق» به اندازه‌ای مهم است که از معارف اسلامی، که در کتب معتبره آمده، استفاده می‌شود این مکان رفیع از ابتدا محل طواف ملائکه و انبیای عظام حق بوده است. (۱)

حضـرت رضا علیه السـلام فرمود: اگر کسی بگوید چرا زمان مناسک در دهه اول ذی‌الحجه قرار داده شده، باید در پاسخ به او گفته شود:

خداونـد دوست داشت در چنین زمانی به وسـیله مناسک عبادت شود و اول طایفه‌ای که در این وقت خدا را با ادای مناسک عبادت کرد و به دور این خانه طواف نمود، ملائکه بودند و روش آنان تا قیامت در چنین وقتی بر مردم

۱- ۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۲، چاپ دار الاحیاء، طبع سوم؛ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۱- ۱۱۹.

ص: ۶۲

سنّت شد. انبیای الهی، از آدم تا خاتم در چنین وقتی به طواف و ادای دیگر مناسک قیام کردند و عمل آنان تا روز جزا بر فرزندانشان حتم و فرض شد. (۱)

حجر الاسود

این که حجرالاسود از جانب حضرت حق بعنوان نقطه شروع طواف قرار داده شد، احتمال دارد به خاطر نظم زائران در برنامه طواف باشد و نیز به جهت این که طواف زائر با شروع از حجر و با ختم به حجر در هر دوری به اندازه معین واقع شود؛ اندازه‌ای که اراده ازلی حق به آن تعلّق گرفته، که بیش و کم کردن آن اندازه معلوم، موجب بطلان طواف و بیرون رفتن از مدار عبادت است و شاید توجه داشتن زائر به مبدأ و معاد طواف، که با حجرالاسود نظام داده می‌شود، برای این باشد که طواف کننده در هر دوری، در وقت شروع طواف که مبدأش از حجر است قلب را در کمال خلوص متوجه مبدأ هستی کند و پس از بازگشت از هر دوری به حجر، دل را متوجه معاد و روز بازگشت به حق در عرصه قیامت نماید.

۱- ۱- بحار، ج ۹۹، ص ۴۰، حدیث ۲۴؛ بحار، ج ۹۹، ص ۲۱۶، حدیث اول.

ص: ۶۳

حجرالاسود، بنابر روایات، همانند سایر موجودات هستی مخلوقی از مخلوقات حق است، اما مخلوقی که مورد توجه خاص حضرت حق قرارگرفته و قرار گرفتنش در کنار رکنی از ارکان کعبه برای این است که زائران آن را لمس کنند و مقصودشان از لمس کردن آن، میثاق بستن با حق باشد، که بقیه عمر را از محرمات دوری جسته و با تمام وجود در مدار بندگی حق باشند.

در پاره‌ای از روایات آمده است که این سنگ از بهشت آمده و در ابتدای امر همچون ماه درخشنده بود، ولی عصیان عاصیان به صورت «سیاهی» بر آن رخِ پرفروغ قرار گرفت.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: این سنگ بدون نفع و ضرر نیست. این سنگ به منزله دست خدا در میان مردم است. استلام آن در حقیقت بیعت وفاداری به حضرت حق است و در قیامت با چهره‌ای زنده نسبت به بیعت کنندگان در محضر حضرت محبوب به شهادت برمی‌خیزد و با بیانی رسا شهادت خود را عرضه می‌دارد. (۱)

و چون استلام و بوسیدن آن و اشاره زائر به او به وقت

۱- ۱- بحار، ج ۹۹، ص ۲۲۱، حدیث ۱۱ و ۱۲.

ص: ۶۴

شروع طواف، به دستور شارع مقدس انجام می گیرد، نوعی عبادت و دارای اجر و ثواب است؛ زیرا اطاعت امر حق، به هر چه امر فرموده، عبادت و عین جلوه توحید در عمل انسان است و هیچ گونه شائبه شرك در آن متصور نیست؛ چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

«تمام فرشتگان به امر حق به آدم سجده کردند، که آن سجده در حقیقت اطاعت از امر حق بود نه پرستش آدم. و ابلیس که از آن امر سر برتافت ظهور کفرش را نشان داد و عدم طاعتش محصول خود پرستی خودش بود. بدون تردید آنجا که امور عبادی نسبت به هرکس و هر چیز، منهای امر حق صورت گیرد، شرك است. ولی عبادتی که به امر پرودگار انجام گیرد گرچه احترام به یك سنگ باشد عین عبادت و اطاعت توحید و مستلزم اجر و ثواب عظیم است.

نماز طواف

خواندن دو رکعت نماز طواف، پشت مقام ابراهیم، دستور صریح حق در قرآن مجید است.

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا

ص: ۶۵

مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى. (۱)

خود نماز فی نفسه به هر جا و به هر صورت که باشد، فواید و آثاری بی‌شمار بر آن مترتب است. در این جهت کتابهای بسیار پرقیمتی به رشته تحریر در آمده است؛ کتابهایی که هریک بیانگر آداب ظاهری و باطنی نماز است، آداب ظاهری و باطنی این عبادت که به توسط هر کس رعایت شود، بدون شک او را از فحشا و منکرات باز می‌دارد و هرکس از فحشا و منکرات باز داشته شود، به خیر دنیا و آخرت می‌رسد.

و این دو رکعت را بین همه نمازها خصوصیتی دیگر است و آن اینکه نماز گزار باید از خلف مقام که جهتی ظاهری است توجه به اقتدای به امام هدایت؛ یعنی حضرت ابراهیم کند و با این معنا وارد نماز شود که در حقیقت اقتدا به ابراهیم می‌کنم و اقتدای به ابراهیم اقتدا به همه انبیا و امامان و اولیا، در همه امور حیات و تمام جهات ظاهری و باطنی است.

«جعل مثابه»؛ یعنی بازگشتگاه؛ همانند جعل امامت است که در آیات شریفه قبل از آیه بالا، در حق ابراهیم بیان

۱- ۱- بقره: ۱۲۵.

ص: ۶۶

داشت، امامتی که خدا قرار می‌دهد برای این است دلها به سوی آن متوجه شود و پس از توجه دل، عقیده انسان و عمل و اخلاقش در سایه رهبری امام بر حق مستقیم گردد، تا در نتیجه، جهان پر از عدل و داد شود و بساط بیدادگری و ظلم و خیانت برچیده شود.

قرار دادن بیت به صورت مثابه، نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل می‌باشد.

نفسی که طبیعتاً جویای واقعیت است، این جویایی مانند امام جویی است و توجه به چنین خانه‌ای که فطرت حق جویی و عدل را بیدار سازد، از کشش‌ها و خواسته‌های درونی آدمی و به سود وی می‌باشد.

همانطور که مردمی به سوی شهوات و برتری جویی و محیط مناسب به آن می‌گرایند، مردمی هم تحت رهبری فطرت و تربیت پیامبران می‌کوشند تاارزشهای‌انسان رابالا ببرند وقوی گردانند وخودرابه محیط خیر و حق رسانند.

پس اینگونه انگیزه تعالی جویی و برتری خواهی، از خواسته‌های فطرت بلکه یگانه خواسته و جاذبه بشری است و خواسته‌ها و انگیزه‌های دیگر از ریشه‌های نفسی و حیوانی برمی‌آید.

«للناس» در آیه گویا اشاره به همان جهت انسانیت

ص: ۶۷

است. اینگونه انگیزه‌ها و مبادی عالی انسانی، چون مبتلاـ به بندها و جاذبه‌های غرایز مادی است، می‌کوشد تا خود را از این بند برهاند و به کمالات شایسته خود برساند؛ از این رو انسان همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت، شیفته او می‌شود و می‌خواهد در ولایت او درآید.

وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّى جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِى قالَ لا يَنالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ (۱)

می‌بینید که ستمگر از این حریم خارج است و بزرگترین ستم بر نفس جلوگیری از شناخت امام و پیشوا است و آن کس که خود را در حریم بینایی قرار ندهد ستمگر و متجاوز است. در هر صورت چون خود امام و ابتلائاتش و اتمام کلماتش به صورت ظاهر و وجود ندارد، صورتی از ولایت امام همین خانه است که بنا و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می‌نماید؛ چنان تصویری که نه زیان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد، نه

۱- ۱- بقره: ۱۲۴.

ص: ۶۸

تنها شمایل ظاهری را می‌نمایاند و نه تنها مانند کتاب، فقط شرح حال است. این خانه با همه آدابش، تصویری است که چهره ابراهیم را در عالی‌ترین صورتِ معنوی، در ضلع ظاهری، در خیال ترسیم می کند و شخص خود را در هنگام اجرای مناسک، با ابراهیم هم قدم و هم صدا و با اندیشه‌های بلند او آشنا می‌نگرد و همان کلماتی که از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و صورت و سیرت او به آن مبتلا گردید تا تمامش کرد، و در ضمیر هر انسانی که به رموز این بیت آشنا شود، و واقعیت ابراهیم را در آن بنگرد بر انگیخته می‌شود، آری از این رهگذر باید سالی چند صد هزار یا قریب یک میلیون انسان ابراهیم وار به تمام نقاط زمین پخش شوند و ندای توحید را با تمام شرایطش، چون آن امام بزرگ، در عالم پخش کنند ولی افسوس ...

در آن صورت که آدمیان متوجه صورت معنوی ابراهیم می‌شوند، امامت او قلوب مستعد آنان را پیرو او می گرداند.

مثابه شدن این خانه هم که عبارت از خطوط بندگی آن رادمرد بزرگ توحید است، نفوس مستعدی را به سوی آن می کشاند تا در گیر و دار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آورند و به آنجا رفت و آمد کنند تا اندک اندک

ص: ۶۹

حق و کلمات او بر وجود مردم حاکم شود و نفوس از کشمکش‌ها و تشویش‌ها و جاذبه‌های مختلف و نگرانیها که از خودبینی و سوداندیشی و برتری‌جویی برمی‌آید برهند و به آرامش و امنیت خدایی گرایند (وأمناً).

پس از روی آوردن و رفت و آمد پی‌درپی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او با تمام کلمات و وظایف امامت، چهره می‌نماید و از میان بنای بیت و سنگ و گِل آن، نقشه ابراهیم ظاهر می‌شود، همانطور که چهره مردان فداکار و نمونه‌های غیرت و ملّیت، یا پستی و شهوت، عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می‌نماید. چهره ابراهیم در حال انجام مناسک در آیینه روح انسانِ بیدار منعکس می‌گردد تا در سایه این انعکاس فطرت حق پرستی و قیام به وظائف انسانی را برانگیزد و در صورت و حال قیام به نماز نمایان و آغاز گردد؛ واتَّخِذوا مِنْ مَقامِ إبراهيمَ مُصلّىً.

سعی صفا و مروه

در مسأله سعی صفا و مروه که از شعائر الهی است و از ارکان حج و بسی عبرت آموز، لازم است به مسائلی مهم اشاره شود:

۱- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از آنجا که حضرت آدم که

ص: ۷۰

از جانب حق به مقام «اصطفا» رسید، به این قطعه از کوه هبوط کرد. نام این کوه به مناسبت مقام آدم، «صفا» نامیده شد و چون حوا که مقام زینت و «مرأة» بودن داشت، به آن کوه دیگر هبوط کرد، نام آن کوه «مروه» گذاشته شد. (۱)

چون ابراهیم هاجر و اسماعیل را در آن وادی لم یزرع در حول و حوش حرم و جایگاه خانه قرار داد و خود به شام بازگشت، کودک شیرخواره به تشنگی سختی مبتلا شد، هاجر که در میان زنان زمان نمونه ایمان و اخلاص و فداکاری و تسلیم به حق بود، برای نجات طفل، نه تنها به خاطر مهرمادری بلکه برای خدا، بر کوه صفا ایستاد و فریاد زد: آیا در اینجا انیس و مونس هست؟ چون جوابی نشنید به کوه مروه رفت و به همان صورت داد خواهی نمود و بی‌جواب ماند. این برنامه را هفت بار تکرار کرد، در این وقت امین وحی در برابر او ظاهر شد و گفت:

کیستی؟

جواب داد:

مادرِ فرزند ابراهیم.

امین الهی به او گفت:

۱- ۱- بحار، ج ۹۹، ص ۲۳۳.

ص: ۷۱

شما را به که سپرده‌اند؟

گفت: این مطلب تو را به وقت مراجعت ابراهیم از ابراهیم پرسیدم آن پیامبر بزرگوار فرمود: من شما را به خدا سپردم.

جبرئیل گفت: به حق شما را به کسی سپرده که در تمام امور کفایتتان می‌کند. در آن وقت کودک با پاشنه پا از شدت تشنگی زمین را کاوش می‌کرد که ناگهان چشمه پرآبی از زیر پای او جاری شد.

این هفت بار رفت و آمد هاجر که منشأ و ریشه‌ای جز ایمان و اخلاص و حفظ کودک برای خدا و جلب رضایت حق نداشت، از جانب خدا به عنوان رکنی از ارکان حج و شعاری از شعائر خدا قرار داده شد (۱) تا زائران خانه محبوب، خالص و مخلص آن وادی پرنور را هفت بار رفت و آمد کنند و روح خود را همانند روحِ هاجر از زنگ کدورتها بشویند.

آری سعی صفا و مروه از طرفی ارج نهادن به مقام ایمان و اخلاص آن زن با کرامت است. از جهت دیگر اطاعت از فرمان حضرت حق است در تعظیم شعائر او و از

۱- ۱- بحار، ج ۹۹، ص ۲۳۳.

ص: ۷۲

باب دیگر، سعی در تصفیه نفس و تحقق توبه، و توسل به مقام حضرت رب و یاد آور محشر کبری و قیامت عظمی و تردد مردم در آن صحنه هول‌انگیز برای به دست آوردن راه‌نجات، و جلب شفاعت شفیعان روز جزاست.

۳- با سعی صفا و مروه که در خطّی مستقیم و راهی راست انجام می گیرد، انسان به مقصدی از مقاصد حقه، که اتمام عمره تمتع یا عمره مفرده تا حج تمتع است، می‌رسد و به این معنای آموزنده متوجه می گردد که: راه رسیدن به نتایج مثبت و خیر دنیا و آخرت و جلب خوشنودی محبوب و به دست آوردن جنّات و رضوان حق، فقط و فقط حرکت در صراط مستقیم است، که از هرگونه کجی و اعوجاج بدور است.

صراط مستقیم حق، قرآن و مجموعه روایات صحیحه‌ای است که از اهل بیت علیه السلام رسیده؛ صراطی که شیاطین انسی و جنّی انحراف انسان از آن را هدف قرار داده‌اند صراطی که راه همه انبیا و اولیا و راه کمال و استکمال بشر است. و راهی است که همه استعدادهای آدمی در آن به رشد می‌رسد و از انسان منبعی از کمالات و خیر به وجود می‌آورد.

صراط مستقیم راهی است که نتیجه حرکت در آن،

ص: ۷۳

لقاء اللَّه ورسیدن به بهشت عنبر سرشت و عامل همنشینی با انبیا و صدّیقین و شهدا و صالحین در عالم آخرت است.

تعالی روح، رشد عقل، ظهور مایه‌های انسانی، طلوع اخلاق حسنه، پدید آمدن عمل صالح، همه و همه محصول حرکت در صراط مستقیم است، که سعی صفا و مروه در آن جادّه مستقیم که حرکتی الهی است و هروله در آن نشان و علامت فرار از شیطان است؛ شیطانی که در آن مسعی در برابر ابراهیم قرار گرفت و امین وحی حمله به او را به ابراهیم دستور داد و او در برابر حرکت تند ابراهیم فرار کرد، (۱) گوشه‌ای است از صراط کلی و جهتی است برای توجه انسان از صراط صغیر به صراط کبیر.

در تردد در سعی صفا و مروه باید تردّد در حریم و درگاه و پیشگاه سلطان هستی را به امید عطاء و بخشش او و در نظر گرفت و بادلی پر از یقین متوجه عنایت آن حضرت بود که جنابش در کرم و لطف و محبت و عنایت و رحمت و غفران نهایت و حدّ ندارد و محال است گدایی که به امید لطف صاحبخانه به در آن خانه رفت و آمد کند نا امید باز گردد.

۱- ۱- بحار، ج ۹۹، ص ۲۳۴.

ص: ۷۴

۴- گرچه بسیاری از حقایق مبتنی بر عدد هفت است؛ ایام هفته، هفت آسمان، هفت زمین، هفت منزل سلوک، هفت شهر عشق، هفت دور طواف، هفت مرتبه سعی صفا و مروه، هفت بار جمره و هفت دوزخ، ولی فلسفه ابتنای این حقایق بر ما آنطوری که باید روشن نیست. شاید هفت بار سعی صفا و مروه اگر با خلوص نیت و اخلاص حال و توجه به محبوب انجام گیرد، که تعظیم شعار دوست با آن هفت مرتبه تحقق پیداکند، از باب رحمت و لطف حضرت او سبب نجات از هفت طبقه دوزخ با قبول توبه انسان در پیشگاه او شود، که اگر فلسفه و حکمت این هفت مرتبه سعی صفا و مروه نجات از هفت دوزخ باشد، بهره‌ای بسیار عظیم که در میان بهره‌های انسان کم نظیر است نصیب آدمی شده، و اگر حکمت آن در صورت توجه به حقیقت سعی آزاد کردن چشم و گوش و زبان، و دست و شکم و شهوت و قدم از گناهان و معاصی باشد، و اینکه در مسعی برای پاک نگاه داشتن این هفت عضو رئیسه جسم با خداوند مهربان پیمان بسته شود باز سودی دریاوار از سعی صفا و مروه به انسان رسیده، و اگر فلسفه آن در هر مرتبه از سعی زدودنِ شهوت بی‌قید و بند و دو میوه تلخ آن حرص و بخل، و غضب و دو اثر جهنمی آن عجب و کبر، و هوا و

ص: ۷۵

سه ثمره خطرناک آن کفر و بدعت و حسد باشد، عظیم‌ترین منفعت و سنگین‌ترین سود، که پاک شدن وجود از بدترین رذائل اخلاقی است برای انسان حاصل شده است. آری اگر زدوده شدن این منابع شرّ و زیان و بباد دهنده خیر دنیا و آخرت؛

۱- شهوت

۲- حرص و بخل

۳- غضب

۴- عجب و کبر

۵- هوا

۶- کفر و بدعت

۷- حسد، اگر فلسفه سعی صفا و مروه و حکمت این رکن عظیم و این عمل الهی باشد، خوشا به حال انسانی که موفق به اینگونه سعی صفا و مروه شود، که شاید تعظیم شعائر الهی که مایه در تقوای قلب دارد غیر از این نباشد.

در آیه مربوط به صفا و مروه بیان شده که صفا و مروه بدون شک از شعائر الهی است و خداوند بزرگ نسبت به انجام دهنده این عمل شاکر علیم است.

إِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ

ص: ۷۶

أوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ. (۱)

آری خداوند مهربان نسبت به کسی که همراه با سعی صفا و مروه شیطان را از خود فراری دهد، و کشتی وجود خویش را از هفت دریای عذاب جهنم با توبه و انابه واقعی به ساحل نجات برساند، و در همه امورش به امید بخشش و عطای سلطان هستی باشد، و تردّدی و رفت و آمدی جز به حریم حق نکند، و با هر مرتبه سعی، رذیلتی از رذایل بیان شده در سطور قبل را از خود دور کند، شاکر است، که شکر خدا از بنده‌اش، اعطای اجر جزیل و ثواب جمیل و رزق کریم است، و عبد باید بداند که اعمال و دقایق اعمال و ظاهر و باطن اعمال در محضر حق حاضر، و خداوند نسبت به همه آنها بینا و آگاه است، اگر عمل به نحو حقیقت انجام گیرد به شکر حق از عبد متصل شود که: فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ.

-۵

در آن زمان که شهر مکه، و بیت و مسجد، و مسعی و عرفات و مشعر و منا در اختیار بردگان شیطان بود، حرم و منطقه صفا و مروه را جایگاه بتان قرار داده بودند، پس از

۱- ۱- بقره: ۱۵۸.

ص: ۷۷

مسأله حدیبیه، رسول خدا با مشرکان مکه شرط کردند که در سال بعد از حدیبیه راه را برای عمره مسلمانان باز بگذارند، چون برای عمره به مکه آمد دستور داد صفا و مروه را از لوث وجود بت‌ها پاک کنند، آنان بت‌ها را از صفا و مروه برداشتند، ولی پس از اتمام سعی، رسول خدا بلافاصله بت‌ها را در جایگاه خود نصب کردند، مردی از اصحاب به وقت خالی بودن صفا و مروه موفق به طواف نشده بود، چون به صفا آمد، صفا را آلوده به بت‌ها دید به محضر رسول حق شکایت برد، در این هنگام آیه شریفه «إنّ الصّفا والمروهْ من شعائر اللّه» نازل شد، و به آن مرد فهماندند که توجهی به ظاهر امر نداشته باش و خود را از سعی صفا و مروه به خاطر نصب چند بت محروم مکن، اگر در تاریخ اسلام آمده؛ بعضی از مسلمانان از سعی خودداری داشتند به این خاطر بود، ولی خداوند مهربان آنان را توجه به حقیقت سعی که بسی منفعت دارد داد، و از مقید کردن به ظاهر امور که مانعی بین انسان و حضرت حق است بر حذر داشت، که اگر چند بت بی‌جان و جاندار بخواهد مانع بین انسان و حق شود، آن انسان به حقیقت انسان نیست انسان کسی است که بتواند تمام قدرت و قوت خود را برای رفع موانع بین خود و حق به کار گیرد، که انسان

ص: ۷۸

خلیفه خداست و قدرت کاملی برای دفع هوا و هوس و شکستن بت بی‌جان و جاندار را دارد، و مناسک حج برای نشان دادن استعداد و قدرت و قوت انسان به انسان است.

تقصیر

تقصیر از نظر لغت به معنای کوتاه کردن، و در اصطلاح فقهی و شرعی، به معنای تراشیدن موی سر در سرزمین منی بعد از انجام رمی جمره عقبه است.

تقصیر برنامه‌ایست که بعنوان خواسته حق از عبد در قرآن مجید مطرح است، و انجامش نشانه تواضع، خشوع، خضوع، و تسلیم بی‌قید و شرط عبد در برابر مولا، و خاکی بودن این موجود مکلّف در برابر عظمت بی‌نهایت حضرت محبوب است.

در پایان آیه‌ای که تقصیر را بعنوان تکلیف الهی بر عهده انسان می‌گذارد جمله «لا ـ تخافون» دیده می‌شود، یعنی ای زائر حرم دوست، چون با انجام تقصیر این سفر ملکوتی را به پایان بردی، در کنف امان خدا قرار گرفته‌ای، و جان و دل از اسارت بت‌های جاندار و بیجان آزاد نموده‌ای، و به نقطه اتصال به قدرت بی‌نهایت رسیده‌ای، بنابراین ترس از ماسوی اللَّه، و ترس از گُم شدن، و ترس از

ص: ۷۹

کم شدن بهیچ صورت برای تو معنا و مفهومی ندارد، از این زمان تا به وقت خروج از دنیا، و قدم گذاشتن به جهان ابدی، با درونی مالامال از امنیت و قلبی پر قدرت، و جانی پرقوت به حیات پاک خود ادامه بده. (۱)

اولین کسیکه به عنوان ادای جزئی از مناسک و بخاطر اجرای دستور حضرت حق، مسئله تقصیر یا حلق را انجام داد، و فلسفه و حکمت این عمل به او ارائه شد، حضرت آدم، ریشه و بنیان تمام انسانها بود، در معارف الهیه آمده:

امین وحی که به حضرت او تعلیم مناسک می‌کرد در سرزمین منی به آدم گفت:

«فَاحْلِقْ رَأْسَکَ تَوَاضُعاً لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

«تمام موی سر خود را، جهت نشان دادن تواضع و خاکساری نسبت به خداوند بزرگ حلق کن.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«الْحَلْقُ سُنَّةٌ»؛ (۲)

«تراشیدن سر سنت الهی و شرعی است.»

۱- ۱- فتح: ۲۷.

۲- ۲- بحار، ج ۹۶، ص ۳۰۲.

ص: ۸۰

ونیز از حضرت صادق روایت شده:

«وَالْحَلْقُ أَفْضَلُ»؛ (۱)

«تراشیدن سردر منی بعنوان تقصیر برای زائر بیت‌اللّه بهتر است.»

راوی به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت ... مقداری از موی را بگیریم یا تمام موی سر را بتراشیم؟

حضرت فرمودند: رسول خدا برای سر تراشیدگان سه بار از خدواند در خواست رحمت کرد، و برای آنان که به تراشیدن اندکی از مو اکتفا کردند یک بار طلب رحمت نمود. (۲)

هر عدد موی سر که در منی تراشیده می‌شود، به قدرت حضرت حق، و ازباب رحمت حضرت دوست نوری می‌شود که آن نور جلودار انسان برای پیمودن راه بهشت می گردد.

حضرت باقر علیه السلام به وقت حلق رأس این در خواست را از حضرت حق داشت:

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِی بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَةِ» (۳).

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۳۰۴.

۲- ۲- وسائل، ج ۱۰، ص ۱۸۷.

۳- ۳- وسائل، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

ص: ۸۱

«خداوندا! به هر مویی در قیامت نوری به من عطا فرما.»

در روایت دیگری آمده: «وقتی مؤمن در سرزمین منا موی سر خود را می‌تراشد و آن را دفن می‌کند، در روز قیامت، هر تار مویی به نام او و برای او تلبیه می‌گوید.» (۱)

این همه منافع معنوی و واقعیات ملکوتی، که نتیجه حلق رأس، یا تقصیر است و باعث مُحل شدن مُحرم می‌باشد.

نشانگر عظمت کار و موقف بسیار مهم این عمل الهی و برنامه عرشی است.

زائر که از روز نهم ذو الحجه به خاطر مُحرم شدن در عرصه‌های ممنوعیت و محرومیت قرار می‌گیرد، در صبح عید قربان با حلق رأس، از عرصه‌گاه ممنوعیت خارج می‌شود و در حقیقت، سفر «من الحق الی الخلق» او شروع می‌گردد و به عبارت دیگر، این مکلّف به حق واصل و این زائر کامل، با حلق رأس از جانب حق مجوّزی به او داده می‌شود، که از محرومیت‌های در حال احرام خارج و به زندگی عادی باز گردد و با نورانیتی که از انجام مناسک و لقای حق پیدا کرده، بقیه حیات خود را در سایه امنیت

۱- ۱- وسائل، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

ص: ۸۲

باطن و روشنایی خاطر ادامه دهد.

اگر چهارچوب مناسک حج را که باعث ممنوعیت انسان از بسیاری از امور حلال است، به رحم مادر تشبیه کنیم و زائر را در آن چهار چوب به طفل در رحم، تشبیه بی‌جایی نکرده‌ایم، همانطور که طفل در زمانی معیّن و محدود، از شش تا نُه ماه جسم ظاهر را در عرصه گاه بسیاری از ممنوعیّت‌ها و محرومیت‌ها، در آن جایگاه محدود و تنگ به کمال و رشد معین خود می‌رساند و پس از آن مجوز ورود به دنیا، این عرصه گاه وسیع و خالی از بسیاری از محرومیت‌ها، به او داده می‌شود، زائر هم در مدت محدودی که در احرام و در حال ادای مناسک است، باطن خود را با کسب فیض و رحمت از پیشگاه حق، به کمال مطلوب می‌رساند، آنگاه با حلق رأس مجوز ورود به عرصه گاه طبیعی حیات، که جدای از آن محرومیت‌های در حال احرام است، به او داده می‌شود و به مسیر عادی زندگی باز می گردد.

تقصیر اگر چه کاری منفی است؛ یعنی ظاهر آن کم کردن موی از روی سر و تراشیدن موهایی است که درصدی از زیبایی انسان بستگی به آن دارد، ولی چون اجرای دستور مولا و از اجزای مناسک و نوعی حرکت

ص: ۸۳

معنوی و نقطه ظهور تسلیم و خضوع و خشوع عبد نسبت به حق است، منتهی به جهاتی مثبت؛ از جمله نورانیت باطن، کامل شدن حج، رضایت حق و قبولی عمل می گردد، علاوه بر آن، به هر تار مویی که تراشیده می‌شود، حسنه‌ای از جانب حق به پرونده اضافه و سیئه‌ای از آن محو می گردد. ایمان و یقین اضافه می‌شود. کمک و نصرت حق به عبد می‌رسد و حاجی و پدران و مادران گذشته‌اش مورد مغفرت حقّ قرار می گیرند. (۱)

آری حاجی پس از تقصیر نهایی چون طفلی که از مادر زاده شده، از تمام گناهان و تقصیرات گذشته‌اش پاک می‌شود و چنانچه پس از آن از قدم گذاشتن در وادی معصیت خود داری کند و تقوای الهی را رعایت نماید و این تولّد معنوی را قدر بداند، می‌تواند در آن فضای نورانی و روحانی حاصله از ادای مناسک، ادامه حیات دهد و در بقیه زندگی، همچون ایام حج، در باطن خود زائر حق و در نهایت واصل به محبوب شده به مقام فنا و از طریق فنا به بقای ابدی برسد:

«من حجّ ولم یفجر فکأنه وُلِدَ من امّهِ»

۱- ۱- راهنمای حرمین، ج ۴، ص ۱۵۵.

ص: ۸۴

«کسی که حج بگزارد و دامن حیات به گناه آلوده ننماید پرونده‌اش از پاکی و صفا، مانند روزی است که از مادر متولّد شده است.»

وقوف در عرفات

۱- عرفـان به عرفـات و اعمال قلبی و قالبی آن، برای این که وقوف در آن از روی شـعور و ادراک انجام گیرد، بر زائر خانه محبوب لازم است.

عرفـات از نظر معنوی، از آیـات بیّنـات حق است و سـرزمین رحمت و عرصه گـاهی مورد توجّه حضـرت ذوالجلال. و از نظر ظاهری سرزمینی است وسیع که اقامت در آن بر زائران بیت اللّه، از ظهر نهم ذو الحجه تا غروب آفتاب واجب است.

مرز و حدّ این سرزمین مقدس، به وسیله امین وحی به آدم ابو البشر شناسانده شد.

در همانجا بود که به دریافت کلمات از پیشگاه حضرت ربّ مفتخر و توفیق توبه، رفیق راه او شد. (۱)

در این که چرا این سرزمین را «عرفات» می گویند اقوالی

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۳۵.

ص: ۸۵

است، از همه مهم‌تر قولی است که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام خَرَجَ بِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَوْمَ عَرَفَهَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ یَا إِبْرَاهِیمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِکَ وَ اعْرِفْ مَنَاسِکَکَ فَسُمِّیَتْ عَرَفَاتٍ لِقَوْلِ جَبْرَئِیلَ اعْتَرِفْ فَاعْتَرَفَ»

«أمین وحی روز عرفه با ابراهیم بزرگوار همراه شد، چون خورشید از ظهر گذشت، به ابراهیم گفت: به گناه اعتراف کن و به مناسک حج عارف شو؛ به خاطر سخن جبرئیل؛ اعترف فاعرف، آن سرزمین مقدس به عرفات نامگذاری شد.»

۲- وقوف در عرفات؛ آن سرزمینی که آبادی و بنا ندارد، و از صورتهای ظاهر زندگی چیزی در آن دیده نمی‌شود، آنهم در لباس احرام و به دور از تمام مظاهر مادّی، در زیر خیمه‌ای معمولی و جدای از وطن و زن و فرزند و فامیل و در حال دعا و مناجات و سجده و خالی از تمام تعلّقات و وابستگی‌ها، علّت و موجبی برای غبار روبی از آیینه جان و فضای قلب است، و آماده شدن باطن

ص: ۸۶

برای طلوع خورشید معرفت به حضرت رب از مشرق هستی انسان و دل کندن از غیر، و بسته شدن به بند عشق یار و درک این معنا که عاقبت آنچه در تصرف انسان است به یک لحظه از دست می‌رود و در آن لحظه از زن و فرزند و مال و منال و آنچه در اختیار است، برای همیشه خبری بر جای نمی‌ماند و تنها و تنها معیت با حضرت یار است که ابدی و دائمی و برای همیشه و همه جا، چه در دنیا و چه در آخرت، برای انسان کار ساز است.

در آن سرزمین است که آدمی به حقیقت و واقعیت؛ «الهی وربّی من لی غیرک ...» واقف و عارف می‌شود و دل و جان، از آن پس در اختیار او می‌گذارد و غروب آن روز با درک و شعوری به غیر درک و شعوری که داشته، آماده کوچیدن به مشعر می‌شود، تا با معرفتی بالا ـ و عرفانی اصولی و شناختی اساسی وارد مشعر شود و آن شب که شب درک و شعور دیگر است، برای او شب عید باشد! شبی که به وصال و لقاء نزدیک می‌شود و آماده به دست آوردن رحمت خاص محبوب و پاک شدن باطن از کدورتها و تاریکیهاست.

۳- آنان که موفق به‌وقوف در عرفات می‌شوند، چه نیکوست در آن چند ساعت محدود که شروعش اول ظهر

ص: ۸۷

و پایـانش اول غروب آفتـاب است، به پیروی از رسول بـا کرامت اسـلام به گریه و زاری و دعا و مناجات و نماز و عبادت برخیزنـد، وبراساس سـفارش اکیـد امامان معصوم، در آن صـحرای پاک، حضـرت سـید الشـهدا علیه السـلام را، که روح حج و جان معارف و علّت بقـای چراغ دین در بسـتر تاریـخ است، زیـارت کننـد، و از مفـاهیم زیـارت حضـرت شـکل بگیرنـد و به خصوص دعـای عرفه حضرت را همراه با طهارت ظاهر و باطن و اشک چشم و توجه به معانی بلند آن برای بکار گیری در عمل و اخلاق قرائت کنند.

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: آخرین کلام رسول خدا در روز عرفه، به وقت غروب آفتاب، در حالی که از دیدگان مبارکشان اشک فراوان می‌ریخت این بود:

«ألّلهم انّی أعوذ بکَ مِن الفقر ومن تَشَتُّتِ الأُمور، ومِن شرِّ ما یَحدثُ باللیل والنّهار، أصبَحَ ذُلی مُستجیراً بِعزّک، وأصبَحَ وَجهی الفانی مستجیراً بوجهک الباقی یا خیر من سُئل، وأجود من أعطی وأرحم من استُرحِمَ، جلّلنی برحمتک، وألبسنی عافیتک، واصرف عنّی شرّ

ص: ۸۸

جمیع خلقک.» (۱)

آری در آن فضـای ملکوتی که وعـده اسـتجابت دعا داده شـده، و حتی در روایات آمـده اگر در آن ساعات با ارزش کافری در آن سرزمین باشد، از فیض و رحمت حق محروم نشود! (۲)

بایـد از حضـرت حق در خـواست خیر دنیـا و آخرت نمـود و برای تمـام مردم روی زمین دعـا کرد و مغفرت و آمرزش اموات را از حضـرت ربّ العزّت در خواست نمود، که در آن صحرای با حال، گدایی از غیر، برنامه‌ای ناپسند و عین بی‌انصافی نسبت به خداوند مهربان است.

امام سـجّاد در آن موقف با عظمت افرادی را دیـد که دست نیاز به سوی مردم دراز کرده‌انـد، حضـرت با ناراحتی به سـر آنان فریاد کشید و فرمود:

«وای بر شـما! در چنین روزی از غیر خـدا طلب حـاجت می‌کنیـد؟! امروز امیـد می‌رود که اطفـال در رحم مـادران همای سـعادت و خوشبختی را در آغوش بکشند.»(۳)

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۱.

۲- ۲- بحار، ج ۹۶، ص ۲۴۹.

۳- ۳- بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۲.

ص: ۸۹

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «در راه رفتن به عرفات، تلبیه را زیاد بگو. چون وقت به ظهر رسید غسل کن، نماز ظهر و عصر را با اذان واقامه بجای آور، با همه وجود وارد عرصه‌گاه دعا و راز و نیاز شو، در دعا و گریه و زاری اصرار داشته باش، ایستاده و نشسته از، مناجات و عبادت غافل مشو، و پس از غروب آفتاب، لا اله إلّا اللَّه بگو.» (۱)

حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: «در عرفات با وحدانیّت حق، و توحید حضرت ربّ، و رسالت رسول اللَّه؛ به این که سید انبیا است و ولایت علی ولی اللَّه و این که او سید اوصیا است و امامان معصوم بعد از علی به این که عباد مخلص حق‌اند، تجدید پیمان و بیعت کنید تا حضرت ربّ العزت به ملائکه خود بر شما بندگان واقعی مباهات کند.» (۲)

آری موالات با اولیای حق و دشمنی با دشمنان حق و پذیرش توحید و رسالت و امامت، و قبول ولایت معصوم، علت صحّت و قبولی حج است، و بدون ارتباط با این واقعیّات، حج حاجی حج نیست. (۳)

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «مجرم‌ترین افراد در

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۵.

۲- ۲- بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۹.

۳- ۳- بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۸.

ص: ۹۰

موقف عرفات، کسی است که از آن صحرا به سوی مشعر حرکت کند و گمان داشته باشد که خداوند مهربان او را مورد مغفرت قرار نداده است!» (۱)

۴- چشم انداز عرفات انسان را به یاد روز قیامت و عرصه‌گاه محشر می‌اندازد؛ روزی که تمام اولین و آخرین، با یک نوع لباس و همراه با پرونده دوران حیات خود، در آن موقف کبری، در محضر حق، برای بازپرسی شدن می‌ایستند و همگان منتظر عفو و رحمت و بخشش حضرت حقّند، ولی، بر اساس آیات و روایات، مغفرت خدا در قیامت از برای مردمی است که ظاهر و باطن با توحید و رسالت و نبوّت سروکار داشته‌اند.

جبل رحمت در صحرای عرفات، قامتی استوار برای سایه گرفتن مردم در پناه آن است تا ساعتی از حرارت آفتاب بیاسایند و با جسم و جانی راحت به دعا و زاری در پیشگاه حق مشغول باشند و به یاد بیاورند که امام عاشقان و پیشوای شهیدان و سرور آزادگان حضرت حسین علیه السلام در جانب چپ این کوه به قرائت دعای با عظمت عرفه ایستادند تا جهانیان را از این چشمه پرفیض رحمت و

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۶۵.

ص: ۹۱

مفاهیم ملکوتی بهره‌مند سازند و قلوب بیمار مردم تاریخ را با جهت دادن به سوی حق شفا بخشند.

در صحرای عرفات، قیافه ظاهر مردم، و یکرنگی آنان در لباس و ادای مناسک و گریه و زاری و تضرع و دعای آنان، امکان تحقق وحدت را در بیش از یک میلیارد مسلمان نشان می‌دهد و از این طریق حجت خدا را بر مردم تمام می‌کند که در کنار این تفرقه و جدایی ملّت‌های اسلام، که زمینه تسلّط دشمنان خدا بر همه چیز آنان است، فردای قیامت و در برابر نسل‌های بعد عذر قابل قبولی ندارند.

۵- دور نمایی از دعای عرفه

«... ولا لعطائه مانع ...»

وجود مقدس حق، کریم و رحیم و ودود و رحمان و معطی است. برای ذات او که عین صفات اوست، نهایتی و حدّی نیست. چون عبد لیاقت دریافت عطای حضرتش را در خود ایجاد کند، عطای آن کریم به عبد می‌رسد، گر چه تمام موجودات هستی، برای رسیدن عطای او به عبد، مانع شوند.

چه مانعی در برابر قدرت بی‌نهایت او تاب مقاومت دارد؟!

ص: ۹۲

چه قدرتی امکان چیرگی بر قدرت او را می‌یابد؟!

وجود مقدّسش فعال ما یشاء و قدرت و سطوتش فوق قدرتها است. کرم و لطفش نا متناهی، و رحمت و عنایتش دریایی بی ساحل است. چون بخواهد عطا کند عطا می‌کند و هر مانعی بر سر راه عطایش، همانند پر کاه در برابر سیل خروشان است.

عطای او ابراهیم را در دل آتش حفظ کرد و یوسف را از قعر چاه به عزیزی مصر رساند و ایوب را از بیماری نجات داد، و رسول اسلام را بر آنهمه دشمنان پیروز ساخت.

آنچه بخواهد با تمام لطف به بندگانش عطا می‌کند و هیچ یک از موجودات هستی قدرت مانع شدن از رسیدن عطایش را به بندگان ندارد.

«... وهو للّدعوات سامعٌ ...»

و او شنوای دعا و راز و نیاز و مناجات هر موجود زنده است.

زبان تمام موجودات و راز و نیاز همه عناصر هستی، به هر لغت و لحنی که باشد، برای او معلوم است؛ زیرا معلّم همه زبانها به تمام خواهندگان، خودِ اوست.

ص: ۹۳

آنی تو که حال دل نالان دانی احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه سوزان شنوی ور دم نزنم زبان لالان دانی

او از تمام بندگانش دعوت به راز و نیاز و دعا و مناجات و تضرّع و زاری نموده و به همه آنان وعده اجابت دعا داده است.

«... فأیّ نعمک یا الهی احصی عدداً و ذکراً أم أیّ عطایاک أقوم بها شکراً و هی یاربّ أکثر من أن یحصیها العادّون أو یبلغ علماً بها الحافظون ...»

کدام نعمتهایت را، ای معبود من، به شماره آورم که خود در قرآنت فرمودی: اگر بخواهید عدد نعمتهایم را به شماره آورید به شماره نیاید. یا به کدام عطایت شکر کنم که الطاف تو ای خدای من بیش از آن است که شمارندگان آمار گیرند، یا علم حافظان به آن دسترسی داشته باشند.

راستی چه قدرت و قوّتی می‌تواند نعمت‌های او را به شماره آورد، مگر نه این است که هر جزئی از اجزای

ص: ۹۴

هستی، مرکب از اجزائی است که شماره کردن آن میسّر نیست، تا چه رسد به جمع اجزای هستی و کدام توانمند را توان شکر نعمت و عطای اوست که بر هر نعمتی شکری واجب و بر آن شکر هم شکر دیگری واجب تا بی‌نهایت!

از دست و زبان که برآید کز عهده شکر او برآید

آری ای خدای من، اگر بخواهم و بکوشم در همه زمانها و در تمام اعصار بر فرض این که عمرم وفا کند، که بر یک نعمت تو شکر کنم باز هم قدرت بر شکر آن یک نعمت را ندارم.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشَاکَ کَأَنِّی أَرَاکَ وَأَسْعِدْنِی بِتَقْوَاکَ وَلا تُشْقِنِی بِنَشْطِی لِمَعَاصِیکَ ...»

الهی حقارت و ذلّت و کوچکی و ناچیزی مرا به من بنمایان و عظمت و بزرگی و بی‌نهایت بودن خودت را در آیینه قلب من جلوه گر کن تا از بی نهایت کوچک بودنم، در برابر بی‌نهایت بزرگ بودنت ترسان شوم؛ ترسی که گویا محصول تماشای عظمت تو و کوچکی خودم با چشم سر است.

ترسی که باعث حرکت این بی‌نهایت کوچک به سوی

ص: ۹۵

آن بی‌نهایت بزرگ گردد تا در پایان این حرکت به مقام لقا و وصل برسم و خوف و وحشت و ترس و بیمم، تبدیل به امن و آرامش شود.

الهی سعادت و خوشبختی مرا در تقوا و پرهیز از غیر خودت قرار بده که برای احدی راهی به سعادت دنیا و آخرت جز تقوا نیست.

خداوندا! تقوا حافظ حیات از آلودگی، نگهدار قلب از شک و تردید، سپر وجود در برابر عذاب قیامت، و کلید فتح و پیروزی، علاج هوای نفس و بیماریهای روحی و روانی است.

الهی! گناه و معصیت، عامل تاریکی باطن، به هم خوردگی نظم خانوادگی و اجتماعی، علّت ناامنی درون، باعث انواع گرفتاریها و بلا برای انسان و مخرّب دنیا و آخرت آدمی است.

خداوندا! شقاوت انسان محصولی تلخ و اسف بار از گناه و معصیت و عصیان و آلودگی است. ای مهربان مولای هستی، مرا به سبب معصیت دچار شقاوت و بدبختی مکن. توفیق رفیق راه زندگی من کن، از افتادن در ورطه معصیت در امان بمانم و پنجه شقاوت گلوی حیاتم را نفشارد.

ص: ۹۶

«... فأسئلك یارب بنور وجهك الّذی اشرقت له الارض والسّماوات وكشفت به الظّلمات وصلح به أمر الاوّلین و الآخرین أنْ لاتمیتنی علی غضبك ...»

خداونـدا! اگر در اثر بی‌باکی عبـد از تو و نافرمانی وی از دسـتوراتت، که ضامن خیر دنیا و آخرت است، و آلوده شـدنش به گناه و معصـیت، مورد غضب و خشم تو قرار بگیرد، و در همـان حال که بنـد خشم و غضـبت وی را به اسارت گرفته بمیرد، برای ابـد هیچ روزنه نجاتی برای او نخواهد بود.

خداوندا! از تو می‌خواهم به حق نور وجهت، که زمین و آسمانها از آن روشن شده و تاریکیها به سبب آن از بین رفته و کار اوّلین و آخرین از برکت آن اصـلاح گشـته، مرا در بستر خشم و غضـبت نمیرانی که مردن بر خشـمت همان و گرفتار آمـدن به عذاب ابد و بسته شدن تمام روزنه‌های نجات به روی من همان!

ای آن که قبـل از دریـافت شـکر احسانت، مرا به ایمان هـدایت نمودی و به وقت بیماری تو را خوانـدم شـفایم دادی و برهنگی‌ام را پوشاندی و در گرسنگی سیرم نمودی

ص: ۹۷

و در تشنگی سیرابم کردی و از خواری عزّتم دادی و در نادانی معرفتم بخشیدی و در تنهایی افزونیم دادی و از غربتم در آوردی و از فقرم به توانگری بردی و در کمک خواهی یاریم نمودی، این همه عنایت و لطف را تو آغاز کردی پس حمد و شکر فقط و فقط برای وجود مقدس تو است.

۶- چون آفتاب روز عرفه به لحظه غروب برسد، بایـد خیمه‌ها را سرنگون کرد و بار و بنه مختصر را به هم پیچید و سفره نچیده را برچید و باروحی سبک بار و قلبی سبک بال و وجودی پیچیده به غفران و رحمت، به طرف مشعر الحرام حرکت کرد.

این اقامت کوتاه و این استقرار چنـد ساعته، نشان اقامت کوتاه در حیات دنیا و علامت مسافر بودن انسان در این خانه محدود است که بایـد بساطی ساده گسترانـد تا روز جمع کردن آن دچار مضیقه و رنـج و فشار و زحمت نباشی و برای دل کندن از آن سهل و آسان و راحت بگذرانی.

اکنون به سوی مشعر حرکت کن که حکمت این حرکت و فلسفه این سفر جز توجه به آسان گذرانـدن زنـدگی، که جز با تقوا و طاعت میسّر نیست برنامه دیگر ندارد.

۷- در قدیم سرزمین عرفات سرزمین خشک و خالی از

ص: ۹۸

آب و گیاه بود، آنان که قصد وقوف در عرفات داشتند باید از محل حرکت خویش آب مورد نیاز خود را تأمین می‌کردند؛ به همین مناسبت آن روز را روز «ترویه» می‌گفتند.

امروز نیازی نیست که این واقعیت مصداق ظاهری این لغت باشد، امروز باید زائران با توجهی کامل و دلی پاک از چشمه فیض دوست برای رفع تشنگی عقل و قلب و نفس و جان آب بردارند، و در آن صحرای پاک و مبارک دولب وجود خویش را بر چشم عنایت و رحمت نهند و خود را برای ابد سیراب نمایند.

گر ارنی گوی به طور آمدم خواستی‌ام‌تا به حضور آمدم

باللّه اگر تشنه‌ام آبم تویی بحر من‌وموج و حُبابم تویی

تشنه به معراج شهود آمدم بر لب دریای وجود آمدم

مشعر الحرام

۱- مشعر الحرام یا مزدلفه سرزمین معین و محدود است که به عنوان موقف قرار داده شده و وقوف در آن رکنی از ارکان حج و وقت آن از طلوع فجر صادق تا ابتدای طلوع خورشید جهانتاب است.

ص: ۹۹

علّت نامگذاری آن به «مشعر الحرام» یا «مزدلفه» در معارف ملکوتی چنین آمده:

مشعر جایگاهی الهی و مرکزی نورانی و محلی مقدس است که حاجی با ورود به آن، به حکم کتاب حق، لازم است با تمام وجود به خداوند عزیز توجه کند و متذکّر این حقیقت بسیار مهم شود که توفیق حق رفیق راه او شد تا از جاده گمراهی و اسارت در بند شیطان به منطقه هدایت و عرصه‌گاه ملکوتی صراط مستقیم که صراط همه انبیا و امامان است راه یافت و با این راه یابی لیاقت بندگی پیدا کرد و راهش برای به دست آوردن حیات طیّبه و رضایت حق و بهشت عنبر سرشت باز شد که اگر این واقعیات نصیب او نمی‌شد، از سعادت ابدی و عنایات سرمدی برای ابد در محرومیت قرار می‌گرفت.

آری در چند ساعت وقوف در مشعر باید با تمام وجود به حضرت محبوب و هدایت او و نجات یافتن از گمراهی در سایه رحمت حق توجه نمود، این توجه مشاعر آدمی را غرق نور می‌کند و هویت انسان را در مدار عشق و تسلیم به حق قرار می‌دهد و آدمی را در مدار شکر و سپاس از الطاف دوست به گردش می‌آورد. در این زمینه به آیه شریفه در مسأله مشعر الحرام دقت کنید:

ص: ۱۰۰

فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ (۱)

توجه به خداوند و توجه به هدایت او، و توجه به گمراهی خود قبل از هدایت، همه و همه لازم و شعور برانگیز و علت ورود به عرصه نورانیت و صفا و پاکی جان است.

به علّت این که زائر در مشعر الحرام با یک اذان و دو اقامه بین نماز مغرب و عشا جمع می‌کند تا بقیه فرصتش را برای یاد خدا و یاد هدایت او و یاد گمراهی خویش قرار دهد و این که حضرت حق چه عنایت خاصی به او نموده و چه لطفی در حق او مبذول داشته و از چه چاه خطرناکی او را بیرون آورده و در چه جایگاه عظیمی قرار داده، آن وادی پاک و محلّ مبارک را مزدلفه می‌گویند. (۲)

۲- «عرفات» سرزمینی خارج از حرم و «مشعر» عرصه‌گاهی داخل در حرم امن الهی است.

زائر در سرزمین عرفات با دعا و ندبه، گریه و زاری،

۱- ۱- بقره: ۱۹۸.

۲- ۲- بحار، ج ۹۶، ص ۲۶۷.

ص: ۱۰۱

عبادت و مناجات و اقامت و کوچ؛ همچون روز ولادت از مادر، از گناهان به در آمده و در خود لیاقت ورود به حرم و حریم محبوب و معشوق را ایجاد کرده و آماده افتادن در آغوش رحمت دوست شده است.

چون از عرفات به مشعر می‌رسد، ناگهان حالی غیر از آنچه در عرفات داشت به او دست می‌دهد و خود را سبک و با نشاط و در حال انبساط می‌بیند. خوشحالی خاصی در باطن احساس می‌کند. محبوب را در کنار خود می‌بیند.

نسیم لطف و رحمتش را حسّ می‌نماید. درون را خالی از دغدغه، اضطراب، نا امنی و تاریکی می‌بیند. ملاحظه می‌کند وجد خاصی برای او آمده است. دریافت اینهمه لطف و محبّت و عنایت و رحمت، که از جانب دوست در آن موقف نصیب او شده، باعث گشته که آن سرزمین را «مشعر الحرام» بنامند و وقوف در آن را برای توجه به این حقایق، که عطایی از جانب حق به عبد است، واجب اعلام کنند.

۳- از وظایف زائر جمع کردن سنگ ریزه از سرزمین مشعر برای رمی جمرات است.

جمرات نشانی و علامتی از میدان نبرد واقعی انسان با شیاطین جنّی و انسی است.

ص: ۱۰۲

جمرات با زبان بی زبانی فریاد می‌زنـد که تمام عرصه‌گاه حیات، میـدان جهاد با دشـمنان خدا و بت‌های جاندار و بیجان است و من گوشه‌ای از آن میدان و مشتی نمونه خروارم.

قبل از ورود به عرصه‌گاه جهاد بایـد در تدارک اسـلحه و مهمات علیه دشـمن بود. اگر کسـی در حال غفلت به جبهه نبرد برود و در آنجا با دشـمن روبرو شود و با دیـدن دشـمن به یاد این مهم افتـد که بایـد غرق سـلاح شـد، بـدون شک همه چیز را باخته و مغلوب دشمن تا دندان مسلّح خواهد شد.

تمرین حملات به دشـمن، علم به اسـلحه و بکارگیری آن و توجه به شگردهای دشمن و دیگر مقدمات لازم، همه و همه باید قبل از ورود به جبهه و رودررویی با دشمن انجام بگیرد.

فاصـله مشـعر تا رمی جمرات فاصـله معینی است و زمان تدارک سـنگ ریزه تا رسـیدن به جبهه، فاصـله قابل توجهی است. در جمع کردن سـنگ ریزه که نشـانی کوچـک از اسـلحه بزرگ برای کوبیـدن دشـمن است، بایـد آراسـته به نیت خالص شـد و به فلسـفه و حکمت این عمل توجه قلبی و عقلی نمود وبرای نبرد در آمادگی کامل قرار گرفت.

۴- به هنگام وقوف در مشعر، که رکنی از ارکان حج و

ص: ۱۰۳

عملی واجب است، به حمد و تهلیل و تسبیح و تمجید و تکبیر و ثنای حضرت حق برخیز و بر رسول با کرامت اسلام درود فرست و برای خود دعا کن. (۱)

سرزمین مشعر، سرزمین پایان هجر و نقطه شروع وصال و لقاء است، به همین خاطر از طلوع فجر روز دهم تا غروب آفتاب که اعمال مشعر و منا پایان می‌پذیرد، برای زائران بیت محبوب عید و ساعت انبساط و خوشحالی و لحظه غرق شدن در غفران و رحمت است.

۵- خروج از منا باید اوّل طلوع آفتاب صورت بگیرد.

ورود به منا به وقتی است که خورشید شعاع تابناک خود را به پهن دشت مشرق زمین گسترده تا به زائر بگوید:

اکنون که به وسیله وقوف در عرفات و انجام اعمال آن «وقوف به مشعر و درک لقای حق به صفای باطن و نورانیّت درون رسیده‌ای و معیّت و رحمت و قدرت و لطف حضرت دوست را به همراه داری و در مدار ولایت او قرار گرفته‌ای:

وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ ....

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۶۸.

ص: ۱۰۴

آماده نبرد با نفس اماره و شیاطین ظاهری و باطنی، و بت‌های جاندار و بی‌جان و طاغوتهای زمان شو؛ گر چه جز احرامی به تن و هفت سنگ‌ریزه به دست نداری ولی همانند موسی در میدان نبرد با فرعون و فرعونیان، بدون تردید پیروزی از آن تو است که موسی علیه السلام هم در آن جنگ سخت، جز گلیمی به دوش و عصایی به دست نداشت ولی آن گلیم پوش بر اثر تقوا و عبادت در مدار کلیم اللّهی قرار گرفت و با همان قوّت و قدرت معنی بر طواغیت زمان و نوچه‌هایش پیروز شد!

۱- منا در روایتی از حضرت رضا علیه السلام آمده است: علّت نامگذاری این سرزمین به «منا» این است که امین وحی در آن جایگاه به ابراهیم گفت:

«یا ابراهیم تمن علی ربّک ما شئت». (۱)

«ای ابراهیم، آنچه از خداوند مهربان نسبت به خود آرزو داری آرزو کن.»

از این روایت عرشی، علاوه بر این که وجه تسمیه این سرزمین به منا استفاده می‌شود، می‌یابیم که سابقه این منطقه به عنوان بخشی از ظرف مسائل حج، یک سابقه طولانی

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۷۲.

ص: ۱۰۵

است، سابقه‌ای که حتی به زمان حضرت آدم علیه السلام باز می‌گردد. (۱)

۲- بیتوته در منا واجب شرعی است و- احتمالًا- راز آن در این است که مؤمن ریاضت خود را در خودداری از لذائذ دنیایی تکمیل کند، تا بین دو کفه «مادیت» و «معنویت» ایجاد تعدیل گردد.

افراط در امور مادی و نیز افراط در امور معنوی باعث محروم شدن از فیوضات الهی است.

زائر قبل از ورود به مناسک، بدون شک بر اثر جاذبه‌های دلفریب ظاهر حیات، روح و قلب و جسمش دچار افراط در میل و دلبستگی به امور مادی بوده و به همین خاطر از تهیه و تدارک توشه برای عالم آخرت بازمانده بود؛ اکنون در این دیار به حکم حضرت حق باید در مدار ریاضت قرار بگیرد تا تعدیل لازم در جهت امور مادی و معنوی حاصل شود و اگر بیتوته واجب در منا را نخواست باید بجای آن به ریاضت سخت‌تری که بیداری اوّل شب تا صبح است همراه با عبادت و ذکر حق در مسجد الحرام تن در دهد.

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۳۵.

ص: ۱۰۶

۳- در روز عید قربان، در سرزمین منا، رمی جمره عقبه با هفت سنگ‌ریزه واجب است. شاید حکمت رمی جمره عقبه، که مشهور به شیطان بزرگ است، این است که در نبرد با دشمنان باید سراغ خشکاندن ریشه بروی، که زدن شاخ و برگ سود چندانی ندارد؛ زیرا تا «بت بزرگ» که «نفس امّاره» است در میدان حیات زمینه تاخت و تاز دارد، با از دست دادن شاخ و برگ، به دنبال جایگزین کردن شاخ و برگ دیگر می‌رود. پس این ریشه خطرناک را با کمک‌گیری از حق، از بیخ و بن برآور تا به آسانی بتوانی شاخ و برگهای آن را، که امیال سرکش و غرائز خارج از حدود الهی است، بخشکانی و ظاهر و باطن را از تسخیر دشمن بیرون آورده، در مدار حق و حق پرستی قرار دهی.

توجه داشته باش که با زدن هر سنگ ریزه‌ای به آن دیوار، که سمبلی از شیطان و شیطنت است، گناه کبیره‌ای از تو آمرزیده می‌شود. (۱)

در وقت رمی نیّتت را خالص کن تا تیری که پرتاب می‌کنی همراه با مرکب قدرت حق به هدف بخورد و به وقت پرتاب سنگ بگو:

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۷۳.

ص: ۱۰۷

اللّه اکبر، ای مولای من، شیطان رانده شده را از من هم دور کن. خداوندا! بر اساس روش پیامبرت کتابت را تصدیق دارم. الهی! حجّ مرا مبرور، عملم را مقبول، کوششم را مشکور گردان و گناهم را بیامرز.

«اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطَانَ اللَّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتَابِکَ وَ عَلَی سُنَّهِٔ نَبِیِّکَ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجّاً مَبْرُوراً وَعَمَلًا مَقْبُولًا وَ سَعْیاً مَشْکُوراً وَ ذَنْباً مَغْفُوراً» (۱)

روز یازدهم و دوازدهم نیز باید جمره عقبه را رمی نمود تا اگر نیمه جانی از بت بزرگ بر جاست، از بین برود و خصلت اماره بالسوء نفس، که مادر بت‌هاست جایش را به حالت لوّامه و عاقله متفکره، مطمئنه و راضیه و مرضیه بدهد.

۴- عدد هفت در رمی جمرات، دستور شارع مقدس اسلام و شاید رمز و حکمتش نجات یابی از هفت طبقه مادیت و ظاهر عالم و ورود به عرصه گاه بی‌حدّ و مرز ملکوت و یافتن جایگاهی در کنار ملکوتیان پس از رهایی

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۷۵.

ص: ۱۰۸

از شیطان است، که شیطان به هر شکل و رنگ در حریم ملکوتیان راه ندارد و شیطان زده هم از ورود به آن حریم ممنوع است. با رمی جمرات، شیطانِ درون و برون رمی می‌شود و لیاقت قرار گرفتن در حریم قدس برای زائر فراهم می گردد.

۵- سابقه قربانی برای حضرت حق ریشه در وضع زندگی دو فرزند حضرت آدم دارد.

یکی با نیت پاک و خالص و برای جلب رضای دوست قربانی کرده و از او پذیرفته شد (هابیل) و دیگری در غیر آن راه به قربانی برخاست، به این خاطر قربانی او از جانب حق باطل و مردود اعلام شد (قابیل). (۱)

از همان زمان مسأله قربانی در پیشگاه حق به عنوان یک سنت شناخته شد و در بستر تاریخ پای ثابتی پیدا کرد.

هجوم فرهنگ‌های مادی، غلط، شیطانی، طاغوتی؛ همانند دیگر برنامه‌های صحیح، این برنامه را نیز به انحراف کشید تا جایی که در میدان هوای نفس، در پیشگاه بتهای بی‌جان و خدایان خیالی و ساختگی، برای باز شدن گره از مشکل زندگی، حتی انسان بی گناه را به قربانگاه کشیدند و

۱- ۱- مائده: ۲۷.

ص: ۱۰۹

او را فدای امیال و هوسهای خود کردند.

قربانی مشروع، قربان کردن هدی در سرزمین منا، در پیشگاه حق برای اتمام مناسک حج، و قربان کردن جان شیرین خود و اهل خود در میدان نبرد با دشمن برای تداوم چراغ هدایت حق و زحمات انبیاء و ائمه علیهم السلام است.

قربانی در منا علامت و نشانی از ایثار و فداکاری ابراهیم در قربان کردن اسماعیل در پیشگاه حضرت معشوق است، که آن واقعه شگفت انگیز با تبدیل شدنش به قربان شدن یک گوسپند به عنوان فدا از جانب حق از ابراهیم و اسماعیل پذیرفته شد تا زائران حالت تسلیم و ایثار و فداکاری خود را در قربانگاه اطاعت و عبادت به حضرت محبوب ارائه دهند، وگرنه قربان کردن گوسپندی ناقابل در پیشگاه دوست چیزی نیست که از آن سخن به میان بیاید!

قرآن اصل عمل را که همراه با نیّت پاک و خالص است از شعائر الهی دانسته و تقسیم گوشت آن به سه قسمت برای خود، قانع و معتر، برای اتصال به روزیِ پاک با خوردن آن از جانب زائر و رفع درد دردمند با خوراندن به سائل و جلب محبّت رفیق با خوراندن به اوست؛ (۱) فَکُلُوا مِنْها

۱- ۱- بحار، ج ۹۶، ص ۲۷۹.

ص: ۱۱۰

وَأَطْعِمُوا الْقانِعَ وَالْمُعْتَرَّ ... (۱)

و منظور از این همه، رسیدن به تقوای الهی است که به این سبب زائر بتواند به حق برسد. (۲)

بُعد سیاسی و اجتماعی حج

حرکت صدها هزار نفر، از هر مملکتی، با رعایت قوانینی خاص، و به هم پیوستن آنان در یک سرزمین و یکرنگ شدن یک جمعیت چند میلیونی؛ از انواع ملت‌ها و کشورها در میقات و حرکت همگان، با شعار واحد «لبّیک اللهم لبّیک ...» به سوی شهر مکّه و قرار گرفتن کلّ آنها در مطاف همچون سیل خروشان، بافریاد تکبیر و رفتن به سعی صفا و مروه با صف واحد و محرم شدن چند میلیون در روز هشتم و کوچیدن به عرفات و مشعر و منا، که هر بیننده‌ای را خیره می‌کند و هر قدرت طاغوتی را از این اجتماع آن هم با هدفی واحد و عملی واحد و نیّتی خالص شگفت زده می‌نماید و دل او و یارانش را؛ همچون ماهیِ دریا غرق در دریای رعب و وحشت می‌نماید، اگر یک مسأله سیاسی و اجتماعی نیست پس چیست؟! قیاماً للناس (۳)

، مثابهً

۱- ۱- حج: ۳۶.

۲- ۲- حج: ۳۷.

۳- ۳- مائده: ۹۷.

ص: ۱۱۱

للناس (۱)

، هدی للعالمین (۲)

چه معنا و مفهومی دارد؟

اگر حج به نظر بعضی از پیشوایان دینی اهل تسنن یک عمل فردی و عبادتی محدود به یک نفر است، در برابر دو بار «للناس» و یک بار «للعالمین»، از سه آیه قرآن چه پاسخی دارند؟

منافع سیاسی، اجتماعی و اخلاقی حج، که نسبت به تمام مناسک فراگیر است، نه تنها باید به مسلمانان مناطق مسلمان نشین برسد بلکه به فرموده قرآن مجید؛ باید در هر زمان تمام انسانهای آن زمان از آن بهره‌مند شوند. آنان که نمی‌گذارند صدای شعار توحید، نبوت، ولایت و صدای قیام علیه طاغوتها و صدای رهبری واحد نسبت به جامعه اسلامی و جهانی و دعوت به یکی شدن و یکرنگ گشتن؛ آن هم رنگ ایمان به خدا و دعوت تخلق به اخلاق خدا از کنار کعبه- که مرکز هدایت عالمین است- به جهانیان برسد و ناس را از قیام علیه نفس اماره و شیاطین بزرگ و کوچک، با خفه کردن صدای حاجیان در محدوده این معنا که حج عبادت فردی است، باز می‌دارند، با این که می‌دانند

۱- ۱- بقره: ۱۲۵.

۲- ۲- آل عمران: ۹۶.

ص: ۱۱۲

کـار جلوگیری آنـان از پخش فروغ هـدایت به تمام جهان، خلاف صـریح کتاب خـداست، فردای قیامت در پیشـگاه حق چه جوابی دارند؟ مگر این که بگوییم خدا و قیامت را قبول ندارند! و به این خاطر، با خیالی راحت در مقابل حج، که مجموع مناسـکش رنگ سیاست مثبت و اجتماعی بودن دارد، می‌ایستند.

راستی کـدام یک از دسـتورات دین جـدای از سـیاست؛ یعنی نظام صـحیح دادن به زنـدگی همگان از برکت یک حکومت عادل و جدای از امور اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی است؟ مگر نماز ایستادن همگان در صف واحد، در مرکزی معیّن چون مسجد نیست؟

مگر این قیام و ایستادن، ایستادن در برابر ضد خدا، و نفی شهوات، و طرد بت‌ها و جنگ با شیاطین درونی و برونی نیست؟

مگر جای نماز را محراب؛ یعنی محل حرب و جنگ و جهاد نمی‌گویند؟

مگر جمع شـدن همگان در صف واحـد و در محلی معین، باعث آشـنایی آنها با یکـدیگر و با خبر شـدن از دردها و خلأها و اقـدام برای رفع آن دردها و خلأها نیست؟

مگر نماز گزار نباید در محل و لباس و مکانی که نماز

ص: ۱۱۳

می‌خوانـد، و با آبی که غسل می‌کند و وضو می‌گیرد و با خاکی که تیمّم می‌نماید، همه و همه مباح باشد؛ یعنی از مال حلال و مال و زکات و خمس داده شده، تهیه شده باشد؟

مگر جملات نماز باعث اتّصال به توحیـد، نفی شـرک انحصار عبادت در حق، توجه به قیامت، قرار گرفتن در صـراط مسـتقیم و در یک کلمه علّت تزکیه اخلاق نیست؟

عبادات و طاعات دیگر و خلاصه تمام برنامه‌های اسـلامی، هر یک به صورتی با بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی ارتباط دارند.

حج که زمانش از نظر ادای مناسک گسترده‌تر از عبادات دیگر و اجتماعش از همه اجتماعات باشکوهتر و مکانش نقطه اتصال قلب همه ملّت‌ها، از هر رنگ و نژاد، با یکدیگر است، بدون تردید بعد سیاسـی واجتماعی و اقتصادی و اخلاقیش فوق العاده‌تر و منافعش برای تمام جهانیان از عبادات دیگر بیشتر است.

اگر آنـان که مـدعی خادمی حرمین شـریفینند و توجیه گران اعمال آنان که روحانی نمایان درباری و حقوق بگیران دولتی هسـتند، برای یک بار حج و اعمال آن را از اسارت افکار و عقاید و قدرت خود آزاد کنند و بگذارند مسلمانان با این جمعیت فراوان به

ص: ۱۱۴

جای حج فردی حج ابراهیمی و محمدی انجام دهند و از بلندگوهای مدینه و مکه و منا و عرفات و مشعر صدای پاک توحید و نبوّت و ولایت را بگوش عالمیان برسانند و جهانیان را نسبت به جنایات طاغوتها و طاغوتیان بیدار کنند، معلوم می‌شود حج چه منافع سنگینی برای مردم روی زمین دارد؟

«مثابةً للناس»، قیاماً للناس»، «هدیً للناس»

شما که کلیه امور مدینه و مکه را در دست دارید، موجودیت خود را و توجیه گران اعمالتان را در گرو تکیه دادن به قدرتهای استکباری، که ریشه در یهودیت و مسیحیت و الحاد دارد، می‌دانید، می‌ترسید اگر حج به صورت حج ابراهیمی و محمدی انجام بگیرد از بین بروید، در صورتی که اگر ولایت یهود و نصاری و مشرکین را رها کنید و در سایه ولایت خدا قرار بگیرید و به آغوش بیش از یک میلیارد مسلمان برگردید و بگذارید سفره حج در بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقیش پهن شود، زحمتتان کمتر و تداوم حیات سیاسی و دولتی شما بیشتر خواهد شد.

شما اگر حج را از اسارت قدرت خود و توجیه توجیه‌گران؛ یعنی آخوندهای درباری، آزاد کنید، خود و

ص: ۱۱۵

کشورتان، مسلمانان و کشورشان از اسارت مستکبران جهان آزاد می‌شوند و دیگر فرهنگ پاک اسلام و معادن طلا ونفت و ذخایر دیگر مسلمانان به غارت یهود و نصاری و شرک و کفر نخواهد رفت.

سیاست مثبت؛ یعنی تشکیل حکومت اسلامی برای پیشبرد اهداف قرآن و سنت و امامان معصوم و حفظ آثار عملی و اخلاقی و اعتقادی اسلام و جهت دادن به مردم برای تشکیل مدینه فاضله و حیات طیّبه. چنین سیاستی عین دین و دین عین آن سیاست است.

شما هیچ دلیل قانع کننده و برهان محکمی بر تفکیک دین از سیاست ندارید. آنچه می گویید فقط و فقط ادعاست و ریشه در فرهنگ بنی‌امیّه و از چند صد سال قبل ریشه در سیاست استعماری غرب و در این زمان ریشه در سیاست شیطان بزرگ دارد.

اگر دین را از سیاست تفکیک نکنید و در لباس آخوندی در ممالک عربی، به خصوص حجاز، این معنا را به مردم مستضعف القا نکنید، پس جهانخواران مستکبر چگونه نفت را به غارت ببرند، پس اسرائیل غاصب چگونه پایش را برای نابودی اسلام و مسلمانان در خاور میانه محکم کند. پس چگونه به

ص: ۱۱۶

جوانان و نسل امروز مسلمانان هجوم فرهنگی شود، پس چگونه نوکران بی‌جیره و مواجب غرب بر همه چیز مسلمانان مسلّط باشند؟ آری شـمایید که با کـج فهمی یا نفهمی و یا فهمیـدن ولی دین به دنیا فروختن و خدا را با غرب معامله کردن و آخرت را به لذّتهای چنـد روزه دنیـا تبـدیل نمودن، در دل کشورهـای اسـلامی و در خـانه مسـلمانان و کنـار معـادن کشورهـای اسـلامی به خصوص در سرزمین وحی و کنار حرم رسول حق و حرم امن خـدا، باعث پهن شـدن سـفره اسـتعمارگران شده‌ایـد و باعث اینهمه ذلت و خواری برای مسلمانان گشته‌اید.

شما اگر از زمان پیروزی انقلاب اسـلامی در ایران به نـدای فرزند رسول خدا، حضـرت امام خمینی- رضوان اللَّه تعالی علیه- جواب مثبت می‌دادیـد، امروز وضع مسـلمانان و کشورهـای آنـان و معادن و ذخایرشان، به خصوص لبنان، فلسـطین، اریتره، بوسـنی، چچن، سومالی و ... به این وضع نمی‌افتاد و چه بسا که مسیر تاریـخ عوض شـده بود و فروغ هدایت حق از کنار کعبه تمام جهان را روشـن می‌ساخت و مسلمانان و ذخایرشان از اسارت دشمنان خدا آزاد شده بودند.

ص: ۱۱۷

برائت از مشرکین

۱- نـدای الهی توحیـد و دعوت به بنـدگی و طاعت حق، که به حق ضامن خیر دنیا و آخرت مردم و عامل بیـداری و رشـد انسانها و شکوفـا شـدن اسـتعدادهای آدمیـان و بـاعث آبـادی دنیـا و آخرت و بـه پـا شـدن خیمه حیـات طیّبه است، به وسـیله اولین پیـامبر در عرصه‌گاه زندگی انسان طنین انداز شد.

از همـان زمـان قابیلیـان شـهوت پرست و اسـیران بنـد هـوا و هـوس و خـود فروختگـان به دنیـای پست و متکـبران معانـد و آنـان که می‌خواسـتند میدان حیات، عرصه تاخت‌وتاز بی‌محاسـبه آنان باشد و از این طریق دیگران را دچار فضای ظلمانی اسـتعمار و اسـتثمار نماینـد و از این نمـد برای خود کلاهی بسازنـد و در این مقام تمام نعمت‌های الهی و حقوق دیگران را ابزار و وسایل پیشبرد اهداف پلید خود نمایند، در برابر خط نورانی توحید- که مردم را به حرّیت و آزادی واقعی، به اخلاق حسنه و عمل صالح، به رعایت حقوق خود و دیگران، به استقلال و کرامت، به علم و دانش و به بصیرت و بینش دعوت می‌کرد- ایستادند.

اینان روشن بودن چراغ توحید را مانع از

ص: ۱۱۸

حاکمیت ظالمانه خود بر جان و مال و ناموس و دین و حقوق مردم دانستند و با تمام وجود برای خاموش کردن این چراغ، قدرت خود و استعمار شده‌ها را به کار گرفتند.

برائت و بیزاری از شرک، کفر، الحاد و زندقه- که مقدمه بیدار کردن مردم و زمینه ساز هجوم بنیان‌کن بر شرک و کفر بود- از همان زمان ایستادگی شرک علیه توحید شروع شد.

بیداران راه حق، بینایان با کرامت، آزادگان از جان گذشته، طرفداران حقیقی حریّت و استقلال، اندیشمندان با اصالت و در رأس آنان انبیا و ائمه علیهم السلام به هیچ شکل، در هیچ زمانی سر سازش و صلح و تسلیم با این وحشی‌های بی‌رحم و غارتگران بی‌حمیّت و دزدان طریق انسانیت نداشتند.

اهل توحید به هر طریق و به هر شکل و به هر زبان و با هر قدرت و قوّت، برای به عقب راندن اهل شرک و کفر فریاد سردادند و مشت علیه آنان گره کردند و بر دهن آنان کوبیدند و در این مسیر غفلت زدگان را بیدار و چراغ توحید را از خاموش شدن حفظ کردند.

اقتضای عقل و فطرت و وجدان و حمیّت در این است

ص: ۱۱۹

که موحِّد، از توحید، از فرامین حق، از کتاب حق، از نبوّت انبیا، از امامت امامان و محصول حاکمیت این حقایق- که آزادی و استقلال، کرامت و حریّت و آبادی دنیا و آخرت است- دفاع کند و با تمام وجود بر سر مهاجمان به حقایق فریاد بکشد و به آنان بفهماند که ما را با شما سر صلح و تسلیم و نیّت نشستن بر سر یک سفره و اراده قبول برنامه‌های بنیان سوز نیست.

دین که پشتوانه عقل و فطرت و وجدان است نیز با قاطعیت کامل، این معنا را از جانب حق و انبیا و امامان به تمام موحدان بیدار دستور می‌دهد و از آنان می‌خواهد، تا اهل شرک و کفر برای خود عرصه جولان می‌بینند، بر سرشان فریاد بکشند و با این فریاد زمینه بیداری غافلان را فراهم و میدان نابودی شرک و کفر را آماده کنند.

سکوت در برابر شرک و مشرکان، بی‌تفاوتی در مقابل سردمداران کفر ونفاق محصول جهل و غفلت و نشانه ضعف ایمان و سستی اراده انسان است.

انبیا بدون خوف و ترس همراه با اهل توحید و گاهی یکّه و تنها بر سر اهل شرک فریاد زدند و از آنان با صدای رسا و نعره رعد آسا برائت و بیزاری جستند.

ص: ۱۲۰

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِى بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ. (۱)

ابراهیم با جسارت و جرأت و بدون خوف و ترس بر سر سرپرست خانواده خود و قومش یکّه و تنها فریاد زد:

«من از آنچه که شما آن را عبادت می‌کنید بیزارم!»

ونیز آن حضرت با موحّدان بیدار بر سر اهل شرک و سردمداران آنان فریاد برائت زد و خداوند متعال او و موحّدان را در قرآن مجید بعنوان اسوه و سرمشق موحدان تاریخ معرفی کرد تا اهل توحید در هر زمان و در هر دوره و در هر موقعیت، بر سر مشرکان فریاد برائت بزنند.

قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِى إِبْراهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْدُونِاللَّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَبَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَالْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ. (۲)

در حرکت ابراهیم و مؤمنانی که در معیّت او بودند،

۱- ۱- زخرف: ۲۶.

۲- ۲- ممتحنه: ۴.

ص: ۱۲۱

برای شـما سرمشق نیکوست، زمانی که به جامعه زمان خود گفتند: ما از شما و آنچه را غیر خدا می‌پرستید بیزاریم، ما کافر به شما و فرهنگ شماییم. بین ما و شما دشمنی و کینه ابدی است، تا زمانی که شما به مدار توحید برگردید.

۲- اگر رسول خدا به دستور خدا، در شهر مکّه برائت حق و رسولش را علیه مشرکان اعلام می‌کند، اگر پیامبر بزرگ و مردم موحد بر سـر مشـرکان فریاد برائت سـر می‌دهند و با این فریاد دل مشـرکان را از رعب و ترس پر می‌کنند و اهل غفلت را بیدار می‌نمایند و اوضاع اهل شرک را کمرنگ می‌کنند. و زمینه نابودی این خط خطرناک را فراهم می‌آورند:

اوّلًا: کاری است عقلی و وجـدانی و انسانی؛ چون معنا نـدارد انسان عاقل، غارتگر دین و دنیا را در یک قـدمی خود ببینـد و عکس العمل نشان ندهد.

ثانیاً: برنامه‌ای است شرعی و کاری است بر حق که به دستور حضرت ربّ العزه انجام می‌گیرد.

ثالثاً: اقتدای به ابراهیم و موحّدان زمان اوست.

از آیـات قرآن و پیشـینه تاریخی برائت و حکم عقل اسـتفاده می‌کنیم که مسأله برائت و بیزاری از مشـرکین واجب شـرعی و عقلی و اخلاقی است و اختصاص به زمان

ص: ۱۲۲

و مکـان معیّنی نـدارد. نهـایت این که فریـاد برائت انسـان از هر کجا کوبنـده‌تر، وسیع تر و به صورت گسترده‌تر و با جمعیت بیشتر، خصوصاً اگر از تمام ملت‌های اسـلامی در صـحنه باشـند، بر سر مشرکین فرود آید، باید آنجا را مرکز اصلی برائت و دیگر مناطق را شعبه آن مرکز اصـلی برای کوبیـدن شـرک و کفر قرار داد و انتخاب شـهر مکّه که «مثابـهٔ للناس»، «قیاماً للنّاس» و «هـدی للعالمین» و مرکز تجمّع تمـام مسـتطیعان از هر ملّت و کشور است. به عنوان مرکز اصـلی برائت از مشـرکین، انتخـابی اساسـی و اصولی است. و کسـی را نرسـد که مـانع از این کـار شود، که این مسأله یک مسأله عقلی و شـرعی و وجـدانی است و مکّه معظّمه که جایگاه برائت محمّـد صـلی الله علیه و آله و موحّـدان علیه مشـرکان است و او بالاصاله و به عنوان اقتدای به ابراهیم وبه دسـتور حق برائت را انجام داد، بهترین و مناسب‌ترین محل برای برگزاری برائت است. و پیشـگیری از آن؛ به هر دلیل، عملی حرام و موجب محدود شدن فروغ هدایت و ادامه اسارت مسـلمانان به دست مشـرکان و علّت تداوم غارت منابع و ذخایر یک میلیارد انسان مظلوم و باعث تاخت و تاز بیشتر مشرکان و صهیونیست‌ها به ممالک اسلامی و ملّت مسلمان است.

ص: ۱۲۳

تأکید امام خمینی قدس سره آن انسان والا و مقام معظّم رهبری و نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج مؤمن ایران بر انجام برائت در شهر مکّه، ریشه در حکم عقل و وجدان و آیات قرآن و روایات و اقتدای به ابراهیم در مسأله برائت، و قدم گذاشتن در جای قدم رسول پاک اسلام در این حقیقت الهی است.

صدای برائت از مشرکین به اندازه‌ای که در کنار خانه حق رسا و کوبنده است و بوسیله منتخبین تمام ملل اسلامی پس از بازگشت از زیارت به گوش بیش از یک میلیارد موحّد می‌رسد و نیرویی بهم پیوسته علیه سردمداران شرک تشکیل می‌دهد، و عاقبت این سفره آلوده را از عرصه گاه حیات انسان برمی‌چیند در شهرها و کشورهای دیگر رسا و کوبنده نیست، گرچه برائت از مشرکین در مکه، ما را از برنامه برائت در تمام مناطق مسلمان نشین بی‌نیاز نمی‌کند.

۳- این که وعاظ السلاطین و آخوندهای جیره خوار دولت در سرزمین وحی، که از روحانی بودن فقط و فقط اسمی را به یدک می‌کشند و جز توجیه آیات کریمه قرآن و روایات کتب خودشان به نفع دولت‌ها کاری ندارند، «برائت از مشرکین» را که دستور خدا در قرآن و سنّت انبیا و

ص: ۱۲۴

حکم عقل است، و مرکزیّت آن مکّه مکرّمه می‌باشد و اختصاص به زمان خاصی ندارد بلکه تا مشرک هست برائت هم هست زیرا حکم الهی ابدی و جاوید است، به عنوان «جدل» می‌نامند و به متن آیه ۱۹۷ سوره بقره فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ بر نفی آن توسل می‌جویند و فتوا به حرمت صادر می‌کنند! و به غیر ما انزل اللّه و به غیر سنت پیامبر حکم می‌دهند؛ زیرا این حکم به نفع مشرکان و کافران و به زیان تمام ملّتهای اسلامی است.

این بی‌خبران بر خلاف کتب لغت عرب و بر خلاف تفاسیر خود و برخلاف روایات، برائت از مشرکین را در سرزمین وحی به وسیله موحدان مصداق جدل می‌گیرند، در حالی که جدل در کتب لغت؛ مانند المنجد، به معنای کینه و دشمنی است و کینه و دشمنی حرام و نهی شده، بخصوص در ایام حجّ کینه با دوستان مؤمن و خدمه خود و با حمله‌داران و سرپرستان حجاج است، این معنایی است که یکی از بزرگترین مفسران اهل سنت، جناب زمخشری در تفسیر کشاف جلد اوّل ص ۲۴۳ ذکر کرده است و این معنای لغوی و تفسیری چه ربطی با کینه و دشمنی با دشمنان خدا و دشمنان مسلمین و غارتگران دزد، و صهیونیست‌ها و

ص: ۱۲۵

سردمداران کفر دارد.

راستی چه شگفت انگیز است که وعاظالسلاطین، و دولت‌های به ظاهر اسلامی، اعلام دشمنی با دشمنان خدا را در سرزمین وحی با تکیه بر آیه قرآن جدل می‌نامند و بر موحّدان از جان گذشته این اعلام برائت را حرام می‌دانند و از آنان می‌خواهند به عنوان یک تکلیف شرعی، در برابر زورگویی قلدران، و کفر کافران و شرک مشرکان و جنایات صهیونیست‌ها و غارت منابع و ذخایر ملل اسلامی و کشتار مسلمانان در مناطق مختلف به وسیله استعمارگران، به خصوص آمریکا و اسرائیل، سکوت کنید!

در پاره‌ای از روایات شیعه و سنی، جدل به معنای «لا واللّه» و «بلی واللّه» (۱) و سبّ و ناسزا و مراء و خصومت، و زبان زبانی دو مؤمن با یکدیگر و قسم راست و دروغ در حال احرام آمده، به وعاظ السلاطین باید گفت باز این معانی چه ربطی به برائت از مشرکین- که کاری است عقلی و قرآنی- دارد؟ بی‌حیایی و بی‌شرمی تا کجا که انسان آنهم در لباس دین مفهومی را بر لغتی و آیه‌ای و روایتی تحمیل کند و به خورد مردم بدهد؟!

۱- ۱- صافی، ج اول، ص ۱۷۶.

ص: ۱۲۶

کتاب خدا در آیه ۱۹۷ سوره بقره جـدل را در ردیف فسق و رفث ذکر کرده و آن از اموری است که مناسـبت با وضع زائر در حال احرام ندارد.

علاوه بر همه اینها، زمخشـری در جلد اوّل کشاف، ص ۲۴۴، با ذکر روایتی از رسول خدا می گوید: آنچه در حقیقت در آیه شـریفه از آن نهی شده، رفث و فسوق است.

و برای جدال به حکم روایت رسول حق موقف حرمتی نیست و آن حدیث را علمای سنّی متفق علیه اهل سنت می‌دانند.

قال صلی الله علیه و آله: «من حجّ فلم یرفث و لم یفسق خرج کهیئهٔ یوم ولدته امّه»

«کسی که حج به جای آورد و مجامعت با زن و خروج از حدود شرعی نداشته باشد، از حج مانند روز ولادت از مادر پاک و پاکیزه خارج می‌شود.»

زمخشری می گوید: چون کلمه جدال در روایت رسول حق نیامده، بنابراین حکم حرمت براساس این روایت از جدال استثنا می‌شود، پس مجادله دو مؤمن با یکدیگر حرام نیست چه رسد به مجادله مؤمن با دشمنان خدا.

چون‌وعاظ‌السلاطین برهان و حجت و دلیل محکمی،

ص: ۱۲۷

جز فشار اربابان دولتی و اربابان اربابان دولتی، بر حرمت برائت از مشرکین ندارند و تفاسیر و کتب روایی آنان از منع برائت در ایام حج، در مکّه مکرمه خالی است ودلایل و براهین بر غیر رأی سخیف و پوچ آنان است. لزوم برائت از مشرکین بر زائران حرم حق، که صدای رسایشان از آنجا به همه جا می‌رسد ثابت است و باید بدانند که حج بی‌برائت، با توصیفی که از برائت ذکر شده، حج کامل و تمام نیست و به همین خاطر حاجیان با کرامت ایران اسلامی همه ساله در عین لشکرکشی حجاز علیه برائت، به هر شکلی که بتوانند در سرزمین وحی، برائت از مشرکان به خصوص سردمداران آنان آمریکا و اسرائیل را انجام می‌دهند و با حجی تمام و کامل و مقبول به دیار خود باز می‌گردند.

خلاصه، برائت از مشرکان در سرزمین وحی، که جزئی معنوی از حج خانه خدا است و لزوم آن از حکم عقل و شرع استفاده می‌شود و معنایی جز ایستادن در برابر زورگویان و قلدران و مشرکان و صهیونیست‌ها ندارد، برائت است نه جدل، که جدل در لغت به معنای خصومت، ناسزا، مراء، کینه، لا واللّه وبلی واللّه است نه به معنای فریاد خداگونه و پیامبر گونه علیه مشرکان جهان، در همه ادوار و

ص: ۱۲۸

در همه سرزمین‌ها، به خصوص در سرزمین وحی که جایگاه اصلی برائت است.

بَراءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. (۱)

وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ. (۲)

حج بیداران

زائری از شهر تبریز در آستانه سفر به حج، از عارف عامل، صادق کامل، زاهد عابد و بینای بیدار، حاج شیخ محمد بهاری همدانی تقاضای دستور العمل می‌کند، آن مرد وارسته به او می‌نویسد:

«ای خواهان وصول به خانه حق، بیدار باش که حضرت احدیّت- جلّ شأنه العظیم- را بیوتات مختلفه می‌باشد؛ یکی را کعبه ظاهری گویند که تو قاصد او هستی، دیگری را بیت المقدّس و دیگری را بیت المعمور و دیگری را عرش

۱- ۱- توبه: ۱.

۲- ۲- توبه: ۳.

ص: ۱۲۹

و هکذا، تا برسد به جایی که خانه حقیقی اصلی است که او را قلب نامند که اعظم از همه این خانه‌هاست.

آری اول باید مناسک خانه قلب را به جای آورد و آن تصفیه این خانه از بت رذائل و آراستن آن به صفات و اسماء الهیه است، که تا این کعبه باطن را از بت‌ها پاک نکنی و پرده خبائث را از روی آن بر نداری، لیاقت زیارت کعبه قرار داده شده در مکه را پیدا نکنی، که راه ورود به آن حریم- که در حقیقت حریم عنایت و رحمت است- دل است.

شکی نیست که برای هر بیتی از بیوتات حضرت حق، آداب و رسومی است- که طالب هر بیت، آداب و رسوم آن بیت را باید رعایت کند تا به حقیقت و واقعیت آن بیت برسد که بدون رعایت آداب و رسوم هر بیت، رسیدن به آن بیت کاری محال و زحمت در راه آن زحمتی بیهوده و رنجی بی‌قیمت است.

أمّا معنای «خانه او» چه باشد، این اضافه؛ یعنی اضافه «بیت» به «اللّه» از باب تشریف است یا طور دیگر، مقصود بیان آن نیست. غرض در این رساله بیان آداب کعبه ظاهری است، غیر آن آدابی که در مناسک مسطور است. در ضمن شاید اشاره به آداب کعبه حقیقی هم- فی‌الجمله بشود.

ص: ۱۳۰

أولًا بدان غرض از تشریع این عمل شریف، این باشد که از طریق مناسک این بیت بدانی که مقصود اصلی از خلقت انسان، معرفت خدا و وصول به درجه عشق او و انس به حضرت اوست و اینها تحصیل نمی‌شود مگر به تصفیه قلب، و آنهم ممکن نیست مگر به حفظ نفس از شهوات و انقطاع از دنیای دنی، و قرار گرفتن در راه رنج عبادات ظاهری و باطنی.

شارع مقدّس عبادات را یک نسق نگردانیده، بلکه مختلف وضع کرده؛ زیرا به هر یک از آنها رذیله‌ای از رذائل مکلف زایل می‌گردد تا به اشتغال به تمام آنها تصفیه تمام عیار گردد چنانکه ادای صدقات و حقوق مالیه قطع میل می‌کند از حکام دنیویه و صوم قطع می‌کند، انسان را از مشتهیات نفسانیه و صلاهٔ نهی می‌کند، هر فحشا و منکر را و همچنین سایر عبادات.

چون حجّ مجمع العناوین بود، خصوصیت دیگری در بین عبادات پیدا کرد، چه این که مشتمل است بر جمله‌ای از مشقات اعمال که هر یک بنفسه صلاحیت تصفیه نفس را دارد؛ مانند انفاق مال کثیر، قطع از اولاد و عیال و وطن، جدایی از نفوس شریره، طیّ منازل بعیده، و ابتلا به گرمای سخت و عطش شدید و انجام اعمال نا مأنوس و خلاف

ص: ۱۳۱

طبع؛ مانند رمی جمره و طواف و سعی و احرام و غیر آن.

و نیز دارای فضائل عالی دیگر است؛ مانند تذکر به احوال آخرت به هنگام تماشای اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد لا سیما در احرام و وقوفین و رسیدن به محل وحی و نزول ملائکه بر انبیا، از آدم تا خاتم- صلوات اللّه علیهم اجمعین- و تشرف به محل قدمهای آن بزرگواران، مضافاً بر تشرف بر حرم خدا و خانه او علاوه بر حصول رقت که مورث صفای قلب است به دیدن این امکنه شریفه با امکنه شریف دیگر که رساله گنجایش آن را ندارد.

نتیجه این که حجّ دارای جمله‌ای از مشقت‌ها و فضائل کثیره از اعمال است و رسول خدا فرمود: رهبانیّت را در این مکتب به جهاد و حج تبدیل کردم و انسان با توجه به این واقعیات باید بداند که به کرامت این سفر روحانی نمی‌رسد مگر با رعایت آداب و رسوم حقیقی آن و آن چند امر است:

اول- این که هر عبادتی از عبادات باید به نیت صادقه باشد و به قصد امتثال امر شارع بجا آورده شود تا عبادت به شمار آید.

کسی که اراده حجّ دارد، اوّلًا باید قدری تأمّل در نیّت

ص: ۱۳۲

خود نمایـد، هوای نفس را کنـار گـذارد، ببینـد غرضـش از این سـفر امتثال امر الهی و رسـیدن به ثواب و فرار از عقاب اوست یا نه، نسـتجیر باللَّه غرضـش تحصـیل اعتبار یا خوف از مـذمّت مردم یا تفسـیق آنها یا از ترس فقیر شـدن است یا چنانکه معروف است هر کس ترک حج کند مبتلا به فقر می‌شود، یا امور دیگر را غرض دارد، از قبیل تجارت و خوش گذرانی و سیر در بلاد و غیر ذلک.

اگر درست تأمّل کنـد خودش می‌فهمـد که قصـدش چیست، اگر معلوم شـد که وجه همّت خدا نیست، باید سـعی در اصـلاح قصـد خود کنـد و لاـ أقـل ملتفت به قبـح این مسـأله گردد که قصـد حریم ملـک الملوک را نموده ولی برای این مسائـل مـادی و خیالی و بی‌فایده. در اینجاست که باید به نحو خجالت آغاز سفر کند نه به نحو غرور و غفلت!

دوّم- این که تهیه حضور ببینـد از برای مجلس روحـانیین، بـا بجـا آوردن یـک توبه حقیقی؛ یعنی توبه‌ای که تمـام مقـدمات در آن رعایت شود؛ از قبیل ردّ حقوق، چه مالیه؛ مانند خمس و ردّ مظالم و کفارات، یا غیر مالیّه؛ مانند غیبت و اذیت و هتک عرض و سایر جنایات بر غیر که لازم است از صاحبانش حلالیّت بخواهـد، به آن صورتی که در کتب فقهی یا روایی آمـده. و اگر پـدر و مادرش هستند آنان

ص: ۱۳۳

را از خود راضی کند تا پاك و پاكیزه از منزل در آید بلكه تمام علایق خود را جمع آوری نموده، شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود كند، همچنین فرض كند كه دیگر برنمی گردد.

آری قطع علاقه از غیر حق در این سفر، مهم‌ترین برنامه این سفر است و تا قطع علایق غلط و هوس‌های شیطانی و نیّت‌های آلوده نشود، روی به محبوب نشده و لذا روی محبوب هم به انسان نمی‌شود.

زائر باید وصیّت تام و تمامی كند و به اطلاع اشخاص خیّر و دانا برساند كه كیفیّت وصیّت باید چگونه باشد. در هر صورت كاری كند كه اگر برنگردد هیچ جزئی از جزئیات كار او معوّق نماند، بلكه در تمام عمر باید چنین باشد، كه هیچ كس از مردن خود اطلاع ندارد!

سوم- این كه اسباب مشغله قلبی در این سفر برای خود فراهم نكند، تا او را در حركات و سكناتش كه باید فقط به یاد محبوب واقعی باشد، باز دارد؛ از قبیل رفیق نا هماهنگ یا مال التجارّه یا غیر آن، بلكه اگر بتواند با كسانی همسفر و همراه شود كه بودن با آنان یاد حق را در قلب تقویت كند یا اگر خدای ناخواسته دچار غفلت شد آنان به داد او برسند.

چهارم- تا ممكن است از مال خالص و حلال و طیّب

ص: ۱۳۴

آنهم بطور زیاد بردارد و در این سفر از انفاق مضایقه ننماید؛ زیرا که انفاق در راه حجّ انفاق در راه خداست. از زیادی خرج در این سفر ملکوتی نبایـد دلگیر بود، که در احـادیث آمـده، درهمی خرج در این سـفر مسـاوی با هفتاد درهم است، ازهـد زهاد، حضـرت سجّاد، وقتی در این سفر قرار می گرفتند انفاق فوق العاده داشتند.

اگر در این سـفر چیزی از امور مالی از دست برود بایـد کمال ممنونیت را از حق داشت و خاطر شاد بود؛ زیرا بر میزبان است که آن را در دیوان اعلی ثبت کنـد آنهم به اضـعاف مضـاعف تـا روزی به عنوان تلافی به شـخص بـاز گردد! نمی‌بینی اگر کسـی تو را به میهمانی بطلبـد و در اثنای راه صـدمه‌ای به تو برسد تا جایی که بتواند جبران می کند اگر چه لئیم باشد، پس چه گمان داری در حقّ اقدر قادرین و اکرم اکرمین؟!

پنجم- این که باید در این سـفر به طور جدّی حسنات اخلاقی را به کار برده و در مقام تواضع و فروتنی نسبت به رفیق و حمله دار و سایر مردم باشـد و از لغو و فحش و درشت گویی و ناملایم در حذر باشد که حسن خلق تنها در این نیست که اذیت انسان به کسـی نرسد، بلکه از جمله حسنات اخلاقی تحمّل اذیت برادر مسلمان و مؤمن است و

ص: ۱۳۵

بالاـتر این که در برابر اذیّت غیر، خفض جناح کند و به یاد آن حدیث پر قیمت قدسی باشد که فرمود: رضای خود را در جفای مخلوق پنهان کرده‌ام، هرکه در صدد رضا جویی من است باید آزار غیر را متحمّل شود.

ششم- این که نه تنها قصد حجّ کند و بس، بلکه در این سفر باید چندین مرحله را قصد داشته باشد؛ از قبیل زیارت قبور مطهّره شهدا و اولیا و سعی در حوائج مؤمنین و تعلیم و تعلّم احکام دینیّه و ترویج مذهب اثنا عشریه و تعظیم شعار اللّٰه و امر به معروف و نهی از منکر و غیر ذلک.

هفتم- اسباب تجمّل و تکبّر برای خود فراهم نیاورد، بلکه شکسته دل و غبار آلود رو به حریم حضرت اللّٰه رود، چنان که در باب احرام به آن اشاره شده.

قیمت انسان در این سفر به شکسته دلی و غبار آلودی اوست، در این حریم فقط میهمان متواضع، همراه بادل خاشع، راه دارد و بس، متکبّر را استعداد حضور در این پیشگاه والا نیست.

هشتم- از خانه حرکت نکند مگر این که نفس خویش و هر چه با خود برداشته و جمیع رفقای خود و اهل خانه و هر چه تعلّق به او دارد امانتاً به خالق خود- جلّ شأنه- در کمال اطمینان بسپارد و با دلی آرام از خانه خارج شود که

ص: ۱۳۶

حضرت او نعم الحفیظ و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر است.

نهم- اعتمادش به کیسه و قوه و قدرت خود نباشد، بلکه در همه حال باید اعتمادش به صاحب بیت باشد. مقدمات این سفر بیش از این است که به رقم رفت ولی در خانه اگر کس است یک حرف بس است. باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی اللّه است و یک سفر دیگری هم روحانی الی اللّه باید داشته باشد و آن این که از این بی‌خیالی و غفلت و جهل به این حقیقت سفر کند که برای خوردن و آشامیدن به دنیا نیامده، بلکه خلقت او برای معرفت و تکمیل نفس است که این سفر عجیب سفری است و این سیر عجائب سیری است. و بداند همانطور که در سفر حجّ زاد و راحله و هم سفر و امیر حاج و دلیل خادم و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کار لنگ است و به منزل نخواهد رسید بلکه به هلاکت خواهد افتاد، در آن سفر هم بعینه به اینها محتاج است، ور نه قدم از قدم نمی‌تواند بردارد و اگر بدون اینها تصور کند می‌تواند سیر کند، قطعاً رو به ترکستان است. نه کعبه حقیقی.

امّا راحله او در این سفر بدن او است، باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند و نه چنان او را سیر کند

ص: ۱۳۷

که از جلوگیری طغیانش عاجز شود و نه چنان بر او گرسنگی دهد که ضعف بر او غالب شود و از کار عبادت بازماند؛ خیر الامور أوسطها.

افراط و تفریط در این زمینه و در تمام زمینه‌ها اعم از مادی و معنوی، در شرع مقدس مذموم است.

اما زاد و اعمال خارجیّه او عبارت از فعل واجبات و ترک محرمات و مکروهات و اتیان به مستحبّات است که از این مجموعه تعبیر به تقوا و پرهیز للّه‌می‌شود و آخرین درجه تقوا پرهیز از ما سوی اللّه است و حاصل کلام این که هر یک از ترک محرّمات و اتیان به واجبات به منزله زادی است که هر یک را در منازل اخرویه احتیاج افتد که اگر همراه نداشته باشی مبتلا خواهی شد، و پناه به خداوند از این بلای عظیم!

و اما همسفران در این مسیر، مؤمنین هستند، که به همّت یکدیگر و اتحاد قلوب، این منازل بعیده طی خواهد شد و به همین حقیقت اشاره در قرآن دارد:

تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی

استاد ما- رضوان اللّه علیه- می‌فرمود: خیلی کار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی‌آید، نسبت به این

ص: ۱۳۸

مطلب اهتمام تام داشته باش که همه مفاسد زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن طولانی است.

اما أمیر حاج در این سفر، ائمه طاهرین- سلام اللَّه علیهم اجمعین- هستند که باید سایه بلند پایه آن بزرگواران بر سر تو باشد و متمسّک به حبل المتین ولای آنان باشی و کمال استجابه آن خانواده عصمت و طهارت برایت باشد تا بتوانی چند قدمی برداری والّا شیاطین جنّ و انس در قدم اوّل تو را خواهند ربود، چنان که عرب گرسنه بادیه نشین مسافر را غارت می کند.

و اما دلیل راه، اگر چه ائمه طاهرین- سلام اللَّه علیهم- ادلاء علی اللَّه هستند ولی ما از آن پستی تربیت و منزلت که داریم، نمی‌توانیم از آن بزرگواران اخذ فیوضات بلا واسطه کنیم. در این مسیر محتاج به علمای آخرت و اهل تقوا هستیم تا به یمن قدوم ایشان و به تعلیم آنها درک فیوضات بنماییم، که بدون آنان درک فیض در کمال عزّت و تعذّر است و بدون شک بدون علمای ربّانی از پیش خود کاری ساخته نیست.

باری چون زائر به میقات برسد، لباس خود را در ظاهر در آورد و ثوب احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را از خویش بدر

ص: ۱۳۹

آورده و لباس طاعت و بندگی پوشیده و همچنین ملتفت باشد که همچنان که در دنیا خودش را به غیر لباس خود و عادت خود، غبار آلوده و سربرهنه و پابرهنه ملاقات می‌کند، همچنین بعد از مردن عمال خدای خود را به کمال ذل و انکار و عریان ملاقات خواهد کرد.

و در حال تنظیف باید قصدش تنظیف روح باشد از آلودگی معاصی، وبه وقت احرام هم عقد توبه صحیح ببندد؛ یعنی حرام کند بر خود، به عزم و اراده صادقانه کلّ چیزهایی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکّه معظمه پیرامون معاصی نگردد و در حین لبیک گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت دعوتی است که به او متوجّه شده و در لبیک در نیتش باشد که:

اوّلًا: قبول کردم کلّ طاعتی که برای خداوند متعال است.

ثانیاً: مردّد باشد که این عمل نا قابل از او قبول خواهد شد یا نه، در آنجا قضیّه حضرت سجّاد- سلام اللَّه علیه- را به نظر بیاورد که در احرام نمی‌توانست لبیک بگوید و غش می‌کرد و از راحله خود باز می‌ماند، سؤال می‌شد این چه حال است؟

پاسخ می‌داد: می‌ترسم خدای من بفرماید: «لا لبیک!» و

ص: ۱۴۰

هم از این منظره به نظر بیاورد کیفیت یوم حشر را که تمام مردم به این شکل از قبر بیرون می‌آیند؛ عور و سربرهنه و ازدحام آورنده، بعضی در زمره مقبولین و عدّه‌ای در گروه مردودین، بعضی متنعّم و بعضی معذب و بعضی متحیّر در امر، بعد از این که جمیعاً در ورطه اولی متردد بودند.

چون داخل حرم شود بایـد حالش حال رجاء و امن باشد از سخط و غضب الهی؛ مثل حال مقصری که به بست رسیده باشد و این حقیقت را از مفاد آیه: وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً. بیابد، اینجا زیادی رجاء و امیدواری است؛ چه این که شرف بیت عظیم و صاحب آن به راجی خود کریم و اینجا جای توسعه رحمت است؛ زیرا تو در این جا میهمان خاص اکرم الا-کرمین هستی، آن جناب پی‌بهانه می‌گشت که تو را یک مرتبه در تمام عمرت به خانه خود دعوت کرده باشد، اگر چه همیشه میهمان او بوده‌ای و اکنون آن مهمانی میسّـر شده، حاشا و کلّا از کرم او که هر چه تو از او خواهش داشته باشی او از جواب آن مضایقه کند، این چنین گمان را به بعضی از افراد سخی نباید برد فضلًا عن الجواد المطلق.

دیگر حالا- تو نتوانی نیاوری یا بیاوری، نتوانی نگهـداری یا از اصل نـدانی چه بایـد خواهی یا کاری کنی به دست خود که مقتضـی بذل به تو نباشد تقصیر کسی نیست،

ص: ۱۴۱

گـدایی با کاهلی نمی‌سازد، بلی عیب در اینجاست که غالب مردم که مشـرّف به مکّه شدند اعظم همّشان این است که زود صورت این اعمال را از سـر وا کننـد علی سبیل الاسـتعجال، آن وقت آلوده در فکر خریـد خود باشـند، اما تمام حواس بایـد پیش معنای این اعمال باشد برای آنان مهم نیست، با این که همه حواس مهمان باید پیش میزبان باشد و چشـمش به دست او و حرکات و سـکناتش به میل او باشـد، حتی روزه مسـتحب بـدون اذن او مذموم است، چه جای این که در خانه او هتک عرض او را بکنی، و هتک عرض سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست!

چه حاجی‌هایی که وارد مکه می‌شونـد و حداقل صد معصـیت از قبیل دروغ، تهمت، غیبت و اذیت بغیر و سـخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به دیگران از او سر می‌زند، پناه به خدا از چنین سفری و وای به حال چنین مهمانی!

چون شـروع به طواف نمایـد باید هیبت و عظمت و خوف و خشـیت و رجاء و عفو و رحمت سراسـر وجود او را بگیرد. اگر جوارح خارجیه نلرزد، اقلًا دلش بلرز؛ مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می‌کننـد و باید ملتفت باشد که طواف منحصـر به طواف جسمانی نیست، بلکه یک طواف دیگری هم هست که اصل طواف

ص: ۱۴۲

حقیقی اوست که آن را طواف قلبش گویند به ذکر ربّ البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده‌اند که انسان از اینها پی به آنها ببرد، چنان که مضمون روایت است.

و باید بداند که همچنان که بی‌قطع علاقه از امور غیر الهی نمی‌توان به این خانه آمد آن کعبه حقیقی هم چنان است.

در بوسیدن حجر و ملصق شدن به مستجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از جریمه فرار کرده و به صاحب اصلی حق ملتجی شده که از تقصیراتش بگذرد، این است که گاهی دست و پایش را می‌بوسد، گاهی دامن او را می‌گیرد، گاهی خود را به او می‌چسباند، گاهی گریه می‌کند، گاهی او را به عز اشخاص قسم می‌دهد، گاهی تضرع می‌نماید، که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد، خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر او ملجأ و پناهی نیست.

چون به سعی آید باید سعیش این باشد که این سعی را به منزله تردّد درخانه سلطان‌قرار دهدبه امید عطا و بخشش.

اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهای خودشان، به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف

ص: ۱۴۳

زبانها و افتادن هر گروهی پی ائمه خودشان و نظر به شفاعت او داشتن، حکایت محشر را یادآورد، اینجا کمال تضرّع و الحاح را بنماید تا آنجا مبتلا نشود، و ظنّ بسیار قوی داشته باشد بر حصول مراداتش؛ زیرا که روز شریف و موقف عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع و دست‌های اولیا و غیرهم به سوی او- جل شأنه- بلند شده و گردنها به سوی او کشیده و چشم‌ها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز روز عطیه و احسان و ابدال و اوتاد در محضر حاضر و بنای حتمی سلطان بر بخشش و انعام و همچنین روز خلعت پوشی صدر اعظم دولت علیه ولی امر- عجل اللّه تعالی فرجه و سهل مخرجه- است.

در چنین روزی استبعاد ندارد حصول فیض به اعلی مدارجه بالنسبه به کافه ناس و خلایق، آیا گمان به خالق خود داری که سعی تو را ضایع گرداند با این که منقطع شده‌ای از اهل و اولاد و وطن، آیا به غربت تو رحم نمی‌کند؟!

در این مسأله چه حدیث عجیبی وارد شده:

«من أعظم الذنوب أن یحضر العرفات ویظنّ أنه لا یغفر له»

ص: ۱۴۴

«از بزرگترین گناهان این است که زائر وارد عرفات شود و گمان کند که آمرزیده نمی‌شود.»

چون از عرفات کوچ کند و رو به حرم آید از این اذن ثانوی به دخول حرم تفأل زند به قبول حجش و قربش به خدای خود و مأمون بودن از عذاب الهی، چون به منا رسد رمی جمار کند. ملتفت باشد که باطن این عمل، دور کردن شیطان است.

باری چون حرم را وداع کند باید در کمال تضرع و مشوش الحال باشد، که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می‌رود؛ مثل گذاشتن حضرت ابراهیم، اسماعیل و هاجر را، و بنای او بر این باشد که اوّل زمان تمکن باز برگشت به این مکان شریف نماید و باید دائم ملتفت میزبان خود باشد که مبادا به بی‌ادبی او را وداع نماید، که دیگر او خوش نداشته باشد این میهمان ابد الآباد به خانه او قدم گذارد، اگر چه این میزبان سریع الرضاست لیکن مراعات ادب تا جایی که در قدرت است باید از این طرف باشد.

پایان

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹